

Epistemological foundations of Islamic governance

Mohammad Javad Mohammadi¹, Yasin Poor Ali²

Abstract

Islamic governance, as a model distinct from common governance systems, is based on a cognitive system that derives the legitimacy, goals, and mechanisms of governing society from the interaction between revelation, reason, ijthad, and empirical knowledge. The main issue of this research is to explain the epistemological foundations of Islamic governance and examine the role of each of these sources in the formation of the religious governance system; because the lack of a coherent framework in this area can lead to confusion of concepts and a decrease in the effectiveness of the Islamic governance model. The research, using a descriptive-analytical method and using library resources, while explaining the concept of Islamic governance, examines its relationship with Sharia, jurisprudence, and policymaking, and analyzes the position of sources of knowledge in the process of governing society. The findings show that revelation is the basis of legitimacy and determines the fundamental values and goals of Islamic governance. Reason enables the understanding and analysis of social issues and the management of public affairs within the framework of divine guidance, and ijthad provides a dynamic mechanism for inferring and adapting the teachings of Sharia to emerging issues. In addition to these sources, empirical knowledge, by providing a realistic understanding of social and managerial conditions, provides the basis for the practical realization of religious values in the field of governance. Accordingly, Islamic governance is based on the interaction between various sources of knowledge. Such interaction, while preserving divine principles and values, enables the ability to respond to the changes of the times, increase the efficiency of the governance system, and realize justice and public interest.

Keywords: Islamic governance, epistemology, revelation, reason, ijthad, empirical knowledge, governmental jurisprudence.

1. Assistant Professor, Department of Iranian Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran, Iran. mjmohammadi@ut.ac.ir

2. Corresponding author: Assistant Professor, National Security Research Institute, National Defense University, Tehran, Iran. pourali.y@gmail.com

مبانی معرفت‌شناختی حکمرانی اسلامی

محمدجواد محمدی^۱، یاسین پورعلی^۲

دریافت مقاله: ۱۴۰۵/۰۳/۳۰

پذیرش مقاله: ۱۴۰۵/۰۴/۲۲

چکیده

حکمرانی اسلامی به‌عنوان الگویی متمایز از نظام‌های رایج حکمرانی، بر منظومه‌ای معرفتی استوار است که مشروعیت، اهداف و سازوکارهای اداره جامعه را از تعامل میان وحی، عقل، اجتهاد و معرفت تجربی استخراج می‌کند. مسئله اصلی این پژوهش، تبیین مبانی معرفت‌شناختی حکمرانی اسلامی و بررسی نقش هر یک از این منابع در شکل‌گیری نظام حکمرانی دینی است؛ زیرا نبود چارچوبی منسجم در این حوزه می‌تواند به خلط مفاهیم و کاهش کارآمدی الگوی حکمرانی اسلامی منجر شود. پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، ضمن تبیین مفهوم حکمرانی اسلامی، نسبت آن را با شریعت، فقه و سیاست‌گذاری بررسی می‌کند و جایگاه منابع معرفت را در فرایند اداره جامعه تحلیل می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که وحی مبنای مشروعیت و تعیین‌کننده ارزش‌ها و اهداف بنیادین حکمرانی اسلامی است. عقل امکان فهم و تحلیل مسائل اجتماعی و تدبیر امور عمومی را در چارچوب هدایت الهی فراهم می‌کند و اجتهاد نیز سازوکار پویای استنباط و تطبیق آموزه‌های شریعت با مسائل نوپدید را فراهم می‌سازد. در کنار این منابع، معرفت تجربی با ارائه شناختی واقع‌بینانه از شرایط اجتماعی و مدیریتی، زمینه تحقق عملی ارزش‌های دینی را در عرصه حکمرانی فراهم می‌کند. بر این اساس، حکمرانی اسلامی بر تعامل میان منابع گوناگون معرفت استوار است. چنین تعاملی ضمن حفظ اصول و ارزش‌های الهی، امکان پاسخ‌گویی به تحولات زمان، افزایش کارآمدی نظام حکمرانی و تحقق عدالت و مصلحت عمومی را فراهم می‌سازد.

واژگان کلیدی: حکمرانی اسلامی، معرفت‌شناسی، وحی، عقل، اجتهاد، معرفت تجربی، فقه حکومتی.

۱. استادیار گروه مطالعات ایران، دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران، تهران، ایران mjmohammadi@ut.ac.ir

۲. نویسنده مسئول: استادیار پژوهشکده امنیت ملی، دانشگاه عالی دفاع ملی، تهران، ایران pourali.y@gmail.com

۱. مقدمه

حکمرانی در دهه‌های اخیر به یکی از مهم‌ترین مفاهیم در ادبیات علوم سیاسی، مدیریت عمومی و سیاست‌گذاری تبدیل شده است (رجائی و همکاران، ۱۴۰۴: ۳۴). برخلاف تلقی سنتی از حکومت که بیشتر بر ساختار قدرت و اعمال حاکمیت متمرکز است، حکمرانی بر کیفیت اداره جامعه، شیوه تعامل دولت، مردم و نهادهای اجتماعی، سازوکارهای تصمیم‌گیری، پاسخ‌گویی، شفافیت، عدالت و کارآمدی تأکید می‌کند. با این حال، بخش عمده نظریه‌های رایج حکمرانی بر مبانی معرفتی و انسان‌شناختی برخاسته از سنت فکری غرب استوار است و مشروعیت، غایات و معیارهای ارزیابی خود را از عقل خودبنیاد، تجربه‌گرایی و قرارداد اجتماعی دریافت می‌کنند. از این‌رو، تعمیم این الگوها به نظام‌های مبتنی بر جهان‌بینی اسلامی، بدون توجه به تفاوت‌های بنیادین در مبانی معرفتی، نمی‌تواند تصویری دقیق از ماهیت حکمرانی اسلامی ارائه کند.

در اندیشه اسلامی، حکمرانی تنها مجموعه‌ای از سازوکارهای مدیریتی یا فنون اداره جامعه نیست، بلکه نظامی معرفتی و ارزشی است که همه ابعاد آن از مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی اسلام تأثیر می‌پذیرد. در این چارچوب، مشروعیت قدرت، اهداف حکمرانی، شیوه سیاست‌گذاری، ساختارهای نهادی و حتی معیارهای کارآمدی، در پرتو منابع معرفتی دین معنا پیدا می‌کند. از همین‌رو، شناخت مبانی معرفت‌شناختی حکمرانی اسلامی، پیش‌شرط فهم صحیح ساختار و کارکرد این نظام و تمایز آن از دیگر الگوهای حکمرانی است. هرگونه نظریه‌پردازی درباره حکمرانی اسلامی، بدون تبیین جایگاه منابع معرفت و نسبت آن‌ها با فرایند اداره جامعه، با خطر التقاط نظری، ابهام مفهومی و کاهش انسجام درونی روبه‌رو خواهد شد.

یکی از مهم‌ترین چالش‌های ادبیات حکمرانی اسلامی، نبود تبیینی منسجم از نسبت میان وحی، عقل، اجتهاد و معرفت تجربی است. گاه رویکردهای تقلیل‌گرایانه، حکمرانی اسلامی را تنها به اجرای احکام فقهی فرو کاسته، و از ظرفیت عقل، تجربه و علوم انسانی در اداره جامعه غفلت کرده‌اند و گاه در نقطه مقابل، با تأکید افراطی بر الگوهای مدیریتی جدید، جایگاه منابع وحیانی و مبانی فقهی در نظام حکمرانی کم‌رنگ شده است. استمرار این دوگانگی، امکان شکل‌گیری الگویی جامع، پویا و کارآمد از حکمرانی اسلامی را با دشواری روبه‌رو ساخته، و ضرورت بازخوانی مبانی معرفتی این حوزه را دوچندان کرده است.

بر این اساس، این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای، در پی پاسخ به این پرسش اساسی است که مبانی معرفت‌شناختی حکمرانی اسلامی چیست و هر یک از منابع معرفت، یعنی وحی، عقل، اجتهاد و معرفت تجربی، در تولید دانش حکمرانی و هدایت فرایند اداره جامعه چه نقشی ایفا می‌کنند؟ فرض اصلی پژوهش آن است که حکمرانی اسلامی بر تعامل هماهنگ این چهار منبع استوار است؛ به گونه‌ای که وحی چارچوب‌های ارزشی و غایات کلان را تعیین می‌کند؛ عقل امکان تحلیل و تدبیر مسائل را فراهم می‌آورد؛ اجتهاد ظرفیت انطباق اصول ثابت شریعت با مسائل نوپدید را ایجاد می‌کند و معرفت تجربی نیز زمینه تحقق کارآمد و عینی ارزش‌های اسلامی را در عرصه اجرا فراهم می‌سازد. در نتیجه، الگوی مطلوب حکمرانی اسلامی نه بر تقابل میان دین و تجربه، بلکه بر هم‌افزایی میان منابع گوناگون معرفت استوار است و می‌تواند ضمن حفظ ثبات اصول، پاسخگوی نیازها و تحولات جوامع معاصر نیز باشد.

۲. پیشینه پژوهش و ادبیات معاصر حکمرانی

۲.۱. پیشینه پژوهش

مطالعات در حوزه حکمرانی اسلامی را می‌توان در سه دسته کلی شامل پژوهش‌های مربوط به مبانی معرفت‌شناختی مدیریت اسلامی، مطالعات ناظر به الگوها و شاخص‌های حکمرانی اسلامی و پژوهش‌های مرتبط با فقه حکومتی و اجتهاد نظام‌ساز طبقه‌بندی کرد.

در حوزه مبانی معرفتی، گایینی (۱۳۸۹) در مقاله «پیش‌فرض‌های معرفت‌شناسی در مدیریت اسلامی» تلاش کرده است منابع معرفت در مدیریت اسلامی را تبیین کند. وی با بررسی جایگاه وحی، عقل و تجربه، استدلال می‌کند که مدیریت اسلامی بر مبانی معرفتی متمایزی از مدیریت متعارف استوار است و بدون تبیین این مبانی، امکان شکل‌گیری دانش مدیریت اسلامی وجود ندارد. با وجود اهمیت این پژوهش، تمرکز آن بر دانش مدیریت اسلامی است و به‌صورت مستقل به مسئله حکمرانی اسلامی و نقش اجتهاد در نظام‌سازی نپرداخته است.

در حوزه حکمرانی اسلامی، غفوری، حکاک و رکنی‌جو (۱۴۰۲) در مقاله «تحلیل مضمون حکمرانی تراز اسلامی در عهد مالک اشتر» با استفاده از روش تحلیل مضمون، مؤلفه‌های حکمرانی اسلامی را از نامه ۵۳ نهج‌البلاغه استخراج کرده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که عدالت، مردم‌داری، پاسخ‌گویی، شایسته‌سالاری و نظارت از مهم‌ترین مؤلفه‌های حکمرانی اسلامی است. با این حال،

این پژوهش بیشتر بر استخراج شاخص‌های حکمرانی متمرکز است و به مبانی معرفت‌شناختی تولید این مؤلفه‌ها توجه نکرده است.

در پژوهشی دیگر، آقازاده و محبی (۱۴۰۲) با عنوان «سازوکار تدوین راهبردهای روزآمد حکمرانی بر مبنای آموزه‌های اسلامی» کوشیده‌اند سازوکاری برای طراحی راهبردهای حکمرانی اسلامی ارائه کنند. نتایج پژوهش بر ضرورت بهره‌گیری هم‌زمان از منابع اسلامی و مقتضیات روز در سیاست‌گذاری تأکید می‌کند. با وجود این، تمرکز اصلی پژوهش بر فرایند تدوین راهبردها است و درباره نسبت معرفتی میان وحی، عقل، اجتهاد و معرفت تجربی بحث مستقلی ارائه نشده است.

همچنین سجادی (۱۴۰۳) در مقاله «اصول حکمرانی در نظام سیاسی اسلام» مهم‌ترین اصول حکمرانی اسلامی از جمله حاکمیت الهی، عدالت، شورا، قانون‌گرایی، آزادی‌های مدنی و مصلحت عمومی را بررسی کرده است. این پژوهش نشان می‌دهد که حکمرانی اسلامی تلفیقی از اصول شرعی و بهره‌گیری از تجربیات عقلانی بشر است، اما هدف آن تبیین اصول حکمرانی است و به بنیان‌های معرفت‌شناختی این اصول کمتر پرداخته است.

افزون بر این، پژوهش گل‌میمی، دیهیم‌پور، مطلبی و فاضلی کبریا (۱۳۹۹) با عنوان «اولویت‌بندی راهبردهای مؤثر در حکمرانی خوب بر اساس نامه ۵۳ نهج‌البلاغه» با استفاده از روش ساختاری - تفسیری، الگوی حکمرانی مطلوب را بر پایه عهدنامه مالک اشتر ارائه کرده‌اند. اگرچه این مطالعه سهم ارزشمندی در استخراج شاخص‌های اجرایی حکمرانی اسلامی دارد، اما مباحث آن بیشتر به مؤلفه‌های مدیریتی معطوف است و به تبیین منابع تولید معرفت در حکمرانی اسلامی نمی‌پردازد.

مرور پیشینه نشان می‌دهد که پژوهش‌ها، هر یک بخشی از ابعاد حکمرانی اسلامی را بررسی کرده‌اند؛ برخی بر شاخص‌ها و الگوهای حکمرانی، برخی بر مدیریت اسلامی و برخی بر فقه حکومتی یا سیاست‌گذاری تمرکز داشته‌اند. با این حال، هنوز پژوهشی که به‌صورت منسجم و نظام‌مند، مبانی معرفت‌شناختی حکمرانی اسلامی را بر پایه تعامل چهار منبع اصلی معرفت؛ یعنی وحی، عقل، اجتهاد و معرفت تجربی، تبیین، و نسبت آن‌ها را در تولید دانش حکمرانی اسلامی تحلیل کند، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. از این‌رو، این پژوهش می‌کوشد این خلأ را برطرف، و چارچوبی معرفت‌شناختی برای فهم و تبیین حکمرانی اسلامی ارائه کند.

۲.۲. نسبت مبانی معرفت‌شناختی حکمرانی اسلامی با ادبیات معاصر حکمرانی

حکمرانی، مفهومی گسترده و چندبعدی است که از دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به بعد، به‌ویژه در ادبیات توسعه، علوم سیاسی، مدیریت عمومی و روابط بین‌الملل، برجسته شده است. این مفهوم بیشتر با حکمرانی خوب مرتبط است و بر فرایندهای تصمیم‌گیری، اجرا و تعامل میان دولت، جامعه مدنی و بازار تأکید می‌کند.

۲.۲.۲. تعاریف پایه‌ای حکمرانی و حکمرانی خوب

حکمرانی به‌معنای فرایند تصمیم‌گیری و اجرای تصمیم‌ها (رسمی و غیر رسمی) است. دولت تنها یکی از بازیگران است و دیگر بازیگران شامل جامعه مدنی، بخش خصوصی و حتی گروه‌های غیر رسمی می‌شوند (UNESCAP, n.d.: 1).

حکمرانی خوب دارای هشت ویژگی عمده است: مشارکتی، اجماع‌محور، پاسخگو، شفاف، پاسخگو به نیازها، مؤثر و کارآمد، عادلانه و فراگیر و مبتنی بر حاکمیت قانون (UNESCAP, n.d.: 2-3).
کومیان، حکمرانی اجتماعی - سیاسی را به‌عنوان تعاملات حاکمیتی میان بازیگران عمومی و خصوصی توصیف می‌کند که شامل خودحکمی، هم‌حکمی و حکمی سلسله‌مراتبی است (Kooiman, 2003: 10-12).

علی، تأکید می‌کند که حکمرانی خوب، راه‌های مشروع، پاسخگو و مؤثر برای کسب و استفاده از قدرت عمومی در تحقق اهداف اجتماعی پذیرفته‌شده است (Ali, 2015: 1).

۲.۲.۲. رویکردهای نظری معاصر

رویکرد نهادی اقتصادی جدید^۱: حکمرانی را به‌عنوان سازوکارهای کاهش هزینه‌ها و حل مشکلات کنش جمعی می‌بیند. نورث بر نقش نهادها در شکل‌دهی به رفتار تأکید می‌کند (Chhotray & Stoker, 2009: 63-66).

رویکردهای سیاسی و مدیریت عمومی: تمرکز بر شبکه‌ها، واگذاری قدرت تصمیم‌گیری و حکمرانی بر فرایندهای حکمرانی. استوکر و دیگران بر گذار از دولت‌محوری به حکمرانی مشارکتی تأکید می‌کنند (Chhotray & Stoker, 2009: 16-52).

فوکویاما، حکمرانی را توانایی دولت در تدوین و اجرای قوانین و ارائه خدمات تعریف می‌کند. دو بعد کلیدی: ظرفیت و استقلال دیوان‌سالاری. او سنجش کیفیت حکمرانی بر اساس نتایج و خروجی‌های نهایی را رد می‌کند (Fukuyama, 2013: 1, 7-9).

آنسل و تورفینگ، حکمرانی را رویکرد غالب علوم اجتماعی معاصر می‌دانند که شامل تعاملات میان سطوح، بازیگران عمومی / خصوصی و حل مسائل پیچیده است (Ansell & Torfing, 2022: 1).

۳.۲.۲. حکمرانی خوب و توسعه

در بانک جهانی و نهادهای بین‌المللی، حکمرانی خوب به‌عنوان شرط توسعه اقتصادی و کاهش فقر دیده می‌شود (World Bank, 1992; Ali, 2015: 3-4)، اما بیشتر به‌عنوان ابزار شرطی‌سازی کمک‌ها و تحمیل الگوی نئولیبرال است (Chhotray & Stoker, 2009: 97-119). حکمرانی خوب و حقوق بشر متقابلاً تقویت‌کننده هستند (OHCHR, 2007: 7).

۴.۲.۲. ابعاد و چالش‌های حکمرانی معاصر

چندسطحی و جهانی: حکمرانی فراتر از دولت ملی است (Chhotray & Stoker, 2009: 19-20).

مشارکت و قدرت: فیشر و دیگران بر قدرت تحول‌آفرین مشارکت تأکید می‌کنند، اما هشدار می‌دهند که بیشتر توسط نهادها غیرسیاسی‌سازی می‌شود (Chhotray & Stoker, 2009: 165-190).

حکمرانی محیط زیستی: ترکیبی از دولت، بازار و جامعه است (Chhotray & Stoker, 2009: 191-213).

فوکویاما هشدار می‌دهد که اندازه‌گیری حکمرانی ضعیف است و نیاز به تمرکز بر ظرفیت و استقلال دیوان‌سالاری دارد (Fukuyama, 2013: 20-22).

ادبیات معاصر حکمرانی از تمرکز بر دولت به‌سمت شبکه‌ها، تعاملات و ظرفیت‌های نهادی حرکت کرده است. حکمرانی خوب همچنان تحول‌آفرین است، اما با انتقادات بر پایه شواهد و انتقادات حساس به روابط قدرت روبه‌رو شده است. برای کاربرد عملی، ترکیبی از ظرفیت، استقلال دیوان‌سالاری، مشارکت و پاسخگویی ضروری است (Chhotray & Fukuyama, 2013; Ansell & Torfing, 2022; Stoker, 2009).

درمجموع می‌توان گفت ادبیات معاصر حکمرانی، به‌ویژه پس از دهه ۱۹۹۰، بر مفاهیمی مانند حکمرانی خوب، حکمرانی شبکه‌ای، حکمرانی مشارکتی، حکمرانی تطبیقی، حکمرانی هوشمند، ظرفیت حکمرانی و حکمرانی تاب‌آور تأکید می‌کند. نقطه مشترک این رویکردها، توجه به کیفیت تصمیم‌گیری، پاسخگویی، یادگیری نهادی و حل مسائل پیچیده است. با وجود این، این رویکردها

بیشتر بر مبانی معرفتی سکولار استوار است و درباره منشأ مشروعیت، غایات حکمرانی و جایگاه وحی سخنی نمی‌گویند. در برابر، حکمرانی اسلامی ضمن بهره‌گیری از یافته‌های تجربی و ظرفیت‌های مدیریتی این نظریه‌ها، مشروعیت، ارزش‌ها و جهت‌گیری کلان خود را از منابع و حیانی دریافت می‌کند. از این دید، رابطه حکمرانی اسلامی با ادبیات جدید حکمرانی، رابطه تقابل مطلق یا پیروی کامل نیست، بلکه رابطه نقد، گزینش و بومی‌سازی است؛ بدین معنا که دستاوردهای علمی معاصر در حوزه اداره عمومی، تا جایی می‌تواند در ارتقای کارآمدی نظام حکمرانی مورد استفاده قرار گیرد که با مبانی شریعت و اهداف حکمرانی اسلامی تعارض نداشته باشد.

۳. چارچوب مفهومی و نظری پژوهش

۱.۳. حکمرانی اسلامی

حکمرانی اسلامی به معنای نظام مدیریتی و حاکمیتی است که بر اساس اصول و ارزش‌های اسلامی شکل می‌گیرد. این نظام حکومتی سعی می‌کند قوانین و روش‌های اجرایی خود را بر پایه قرآن کریم، سنت پیامبر اسلام (ص)، اجماع فقیهان و اصول فقه اسلامی بنا کند. هدف از حکمرانی اسلامی، ایجاد جامعه‌ای منصف، عادل و پیرو دستورهای الهی است. حکمرانی اسلامی بر اساس اصول دینی، اخلاقی و معنوی طراحی شده است، در حالی که در بسیاری از نظام‌های حکومتی نوین، قانون‌گذاری بیشتر بر پایه انسان‌گرایی، حقوق بشر و نظام‌های مردم‌سالارانه است. با این حال، در حکمرانی اسلامی، این اصول با توجه به رضایت خداوند و آموزش‌های دینی تنظیم می‌شود. در کشورهای اسلامی گوناگون، حکمرانی اسلامی ممکن است با توجه به تفسیرها و رویکردهای گوناگون نسبت به فقه و شریعت، شکل‌ها و ساختارهای متفاوتی به خود بگیرد.

نکته مهم اینکه حکمرانی اسلامی را می‌توان از دو رویکرد مختلف تحلیل و تدوین کرد: نخست، از راه مقایسه تطبیقی با الگوی «حکمرانی خوب» که خاستگاهی غربی دارد؛ به این معنا که مبانی، مؤلفه‌ها و ساختارهای آن الگو را با آموزه‌ها و مبانی اسلامی سنجد و نقاط اشتراک و افتراق آن را بررسی کرد (امیری، ۱۳۸۵: ۱۷۳). دوم، آن است که بدون وابستگی مفهومی به الگوهای وارداتی، از درون منابع و متون اسلامی، با اتکا به مبانی فقهی، حکمرانی اسلامی را به صورت مستقل و درونی تعریف و صورت‌بندی کنیم. مسیر پژوهشی‌ای که در این نوشتار دنبال شده، مبتنی بر رویکرد دوم

است؛ یعنی تأسیس و تبیین حکمرانی اسلامی بر پایه جهان‌بینی توحیدی و منظومه فکری اسلام، نه در قالب سنجش یا انفعال نسبت به الگوهای غربی.

در همین رویکرد دوم نیز می‌توان دو گونه تحلیل ارائه کرد: نخست، دیدگاهی که بر این باور است اسلام برای همه شئون اداره جامعه، ساختار و دستورالعمل‌های مشخص دارد و هر بخش از نظام حکمرانی باید مستند به آموزه‌های اسلامی باشد. دوم، دیدگاهی که اسلام را تنها ارائه‌دهنده قواعد کلی و چارچوب‌های ارزشی می‌داند و ضروری نمی‌بیند که همه کارهای اجرایی و جزئیات اداره جامعه به‌طور مستقیم به منابع دینی مستند باشد؛ هرچند ممکن است برخی پژوهشگران این مسیر دوم را نپذیرند و معتقد باشند «چه بهتر» که حتی مسائل جزئی اداره جامعه نیز بر مبنای آموزه‌های اسلامی طراحی شود.

به بیان دیگر، حتی در چارچوب رویکرد درون‌زا، بحث امکان یا ضرورت گسترش شمول آموزه‌های اسلامی بر همه ابعاد حکمرانی، محل اختلاف نظر است، اما اصل حرکت، تبیین حکمرانی اسلامی مستقل از الگوهای غربی و استناد به منابع و مبانی فقهی و ارزشی اسلام است.

مطلب مهم دیگر این است که حکمرانی اسلامی نه تنها به محتوای تصمیمات یا عملکردهای اجرایی محدود نمی‌شود، بلکه هویت اسلامی خود را از دو جنبه اصلی به دست می‌آورد: ساختار نظام حکمرانی و شخص یا نهاد حاکم. به این معنا که اگر در هر نظامی ساختارها، فرایندها و نهادهای آن بر پایه آموزه‌ها و اصول اسلامی طراحی نشده باشند، نمی‌توان تنها به دلیل وجود فردی مسلمان یا کارگزاری دینی، حکمرانی اسلامی دانست. از سوی دیگر، حتی ساختار اسلامی و مبتنی بر اصول فقهی و ارزشی، بدون حضور حاکم یا رهبر متعهد، عادل و متخصص در چارچوب اسلام، قادر به تحقق اهداف و ارزش‌های حکمرانی دینی نخواهد بود.

بنابراین، هویت اسلامی حکمرانی در امتداد تعامل میان ساختارها، نهادها و فرایندهای اسلامی با حاکم یا نهاد رهبری متعهد به اصول دینی تعریف می‌شود. هر دو جنبه لازم و مکمل یکدیگر هستند؛ ساختار بدون رهبر، کارآمدی و مشروعیت عملی ندارد و رهبر بدون ساختار، امکان تحقق سیاست‌ها و عدالت اجتماعی را نخواهد یافت. این ترکیب است که حکمرانی اسلامی را به نظامی مستقل، مشروع و اثربخش تبدیل می‌کند و آن را از الگوهای تنها فردمحور یا ساختارمحور متمایز می‌سازد.

۲.۳. مفاهیم مرتبط با حکمرانی

در مباحث علمی، بیان تفاوت میان مفاهیم زمانی معنا پیدا می‌کند که میان آن‌ها نوعی اشتراک یا شباهت معنایی وجود داشته باشد؛ چرا که در جایی که هیچ وجه اشتراکی در کار نباشد، سخن گفتن از تفاوت بی‌معنا است. مفهوم «حکمرانی» نیز از این قاعده مستثنا نیست. از آنجا که این واژه در حوزه‌های سیاست، مدیریت و جامعه‌شناسی به کار می‌رود، به‌طور طبیعی با مجموعه‌ای از مفاهیم نزدیک و هم‌خانواده همراه است که هر یک در سطحی از معنا یا کارکرد، با حکمرانی نسبت دارند. در واقع، حکمرانی مفهومی کلان و میان‌رشته‌ای است که از دل تجربه‌های تاریخی اداره جوامع و اندیشه‌های سیاسی و اخلاقی بشر پدید آمده، و دربرگیرنده جنبه‌های گوناگون تصمیم‌سازی، اجرا، نظارت، مشارکت و عدالت است. این مفهوم نه محدود به دولت است و نه منحصر به ساختارهای قدرت، بلکه ناظر به چگونگی تعامل و هماهنگی میان دولت، مردم، نهادهای مدنی و بخش خصوصی در اداره جامعه است.

با توجه به این گستردگی، طبیعی است واژگانی مانند حکومت، حاکمیت، مدیریت، سیاست‌گذاری، رهبری و تدبیر در کنار حکمرانی مورد استفاده قرار گیرند و در برخی موارد، معانی آن‌ها به هم نزدیک یا هم‌پوشان جلوه کند. از همین‌رو، برای درک دقیق‌تر مفهوم حکمرانی، لازم است نسبت و ارتباط آن با این مفاهیم هم‌جوار به‌طور روشن بررسی شود.

در ادامه، به برخی از این واژگان مشابه و مرتبط اشاره می‌شود تا جایگاه مفهومی حکمرانی در منظومه فکری و عملی اداره جامعه، به‌ویژه در چارچوب حکمرانی اسلامی، آشکارتر شود.

حکومت: تفاوت حکمرانی اسلامی با حکومت اسلامی، تفاوت میان «فرایند» و «ساختار» است؛ حکومت اسلامی به ساختار سیاسی و نهادی گفته می‌شود که بر پایه اصول و احکام اسلام شکل گرفته، و قدرت رسمی در آن در اختیار ولیّ مشروع و حاکمان دینی است؛ در حالی که حکمرانی اسلامی به شیوه اداره جامعه، چگونگی اعمال قدرت، کیفیت تصمیم‌گیری و تعامل حاکمیت با مردم، بر مبنای ارزش‌ها و آموزه‌های اسلامی اطلاق می‌شود (عالی و همکاران، ۱۴۰۳: ۶۵). به عبارت دیگر، حکومت اسلامی ممکن است وجود داشته باشد، اما اگر در آن عدالت رعایت نشود، فساد ریشه بدواند یا مشارکت عمومی نادیده گرفته شود، نمی‌توان گفت حکمرانی اسلامی تحقق یافته است؛ پس، حکمرانی اسلامی مفهومی فراگیرتر و عمیق‌تر از صرف استقرار حکومت دینی است و ناظر بر «چگونگی» اداره جامعه با معیارهای اسلامی مانند عدالت، رضایت عمومی، پاسخگویی،

شایسته‌سالاری، اخلاق و اقامه قسط است. در جمع‌بندی می‌توان گفت حکومت اسلامی، ناظر به «چه کسی حکومت می‌کند» و «مشروعیت ساختاری» است، در حالی که حکمرانی اسلامی، ناظر به «چگونه حکومت می‌کند» و «کارآمدی و مشروعیت رفتاری» است. این تمایز، به درک بهتر از اهداف نظام اسلامی و ارزیابی عملکرد آن در زمینه‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کمک می‌کند.

حاکمیت: مفهوم «حاکمیت» و «حکمرانی» در ادبیات سیاسی معاصر، هرچند به‌ظاهر مشابه است، اما از دید ماهیت و کارکرد، تفاوت‌های اساسی دارد. حاکمیت به‌معنای حق فرمان‌راندن و اعمال قدرت بر سرزمین و مردم است و در علوم سیاسی، بیانگر بالاترین مرتبه اقتدار و استقلال سیاسی نظام است. حاکمیت، نشان‌دهنده «حق و اختیار» اداره جامعه است و به جنبه مشروعیت و قدرت برتر سیاسی اشاره می‌کند. به تعبیر دیگر، حاکمیت پاسخ می‌دهد که «چه کسی حق حکومت کردن دارد» و «منشأ مشروعیت قدرت سیاسی چیست».

در برابر، حکمرانی به چگونگی به‌کارگیری آن قدرت و چگونگی اداره امور عمومی اشاره می‌کند. حکمرانی، فرایند تصمیم‌گیری، اجرا، نظارت و تعامل میان دولت، مردم و نهادهای گوناگون اجتماعی است که در چارچوب اصولی چون عدالت، پاسخ‌گویی، شفافیت و مشارکت مردمی سامان می‌یابد. به بیان دیگر، اگر حاکمیت به «حق حکومت کردن» مربوط است، حکمرانی به «شیوه حکومت کردن» می‌پردازد. در نظام سیاسی اسلام، حاکمیت بالاصاله از آن خداوند متعال است: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (یوسف/۴۰). بر اساس این اصل، خداوند منشأ مشروعیت و ولایت است و حق حاکمیت از او به پیامبر اکرم (ص)، امامان معصوم (ع) و در عصر غیبت به فقیه جامع‌الشرایط واگذار می‌شود. اما تحقق این حاکمیت الهی در جامعه، نیازمند سازوکارهای اجرایی و مدیریتی است که از آن به «حکمرانی اسلامی» تعبیر می‌شود.

بنابراین، حاکمیت در سطح مبنایی و فلسفی قرار دارد و ناظر به منبع مشروعیت قدرت است، در حالی که حکمرانی در سطح عملی و اجتماعی مطرح می‌شود و بیانگر چگونگی تحقق آن مشروعیت در قالب تصمیم‌سازی، سیاست‌گذاری، مدیریت و نظارت است. حاکمیت جنبه‌ای حقوقی و ایستا دارد، اما حکمرانی مفهومی پویا، فرایندی و ناظر به روابط میان نهادهای قدرت و مردم است.

در نتیجه، می‌توان گفت در حکمرانی اسلامی، حاکمیت الهی مبنا و مشروعیت‌بخش است و حکمرانی الهی، ابزار و سازوکار تحقق آن در عرصه جامعه انسانی به‌شمار می‌آید. به عبارت دیگر،

حاکمیت پایه نظری و کلامی نظام اسلامی است و حکمرانی، نمود عینی و عملی آن در نظام اجتماعی و سیاسی به‌شمار می‌رود.

خط‌مشی‌گذاری: حکمرانی و خط‌مشی‌گذاری دو مفهوم نزدیک، اما متمایز در عرصه اداره امور عمومی هستند. «خط‌مشی‌گذاری» به فرایند تدوین، طراحی و انتخاب تصمیمات کلان برای حل مسائل عمومی گفته می‌شود. در واقع، خط‌مشی‌گذاری بخشی از چرخه تصمیم‌سازی دولت است که تعیین می‌کند چه اهدافی دنبال شود، چه ابزارهایی به‌کار گرفته شود و چه برنامه‌هایی اجرا شود. اما «حکمرانی» مفهومی وسیع‌تر از خط‌مشی‌گذاری است. حکمرانی شامل مجموعه‌ای از سازوکارها، فرایندها و روابط میان دولت، نهادهای مدنی، بخش خصوصی و مردم است که بر اساس آن، قدرت و منابع در جامعه توزیع و اداره می‌شود. حکمرانی تنها به تصمیم‌گیری محدود نیست، بلکه چگونگی اجرای تصمیمات، نظارت، پاسخگویی، شفافیت، عدالت و مشارکت عمومی را نیز در بر می‌گیرد.

در حالی‌که خط‌مشی‌گذاری بیشتر به محتوای تصمیمات می‌پردازد، حکمرانی به فرایند تصمیم‌گیری و کیفیت اداره جامعه توجه دارد. خط‌مشی‌گذاری می‌پرسد «چه باید کرد؟»، اما حکمرانی می‌پرسد «چگونه و با چه سازوکارهایی باید آن را انجام داد؟». از دیدگاه اسلامی نیز، حکمرانی ناظر به چگونگی تحقق ارزش‌های الهی در اداره جامعه و تنظیم روابط میان حاکم و امت است، در حالی‌که خط‌مشی‌گذاری به طراحی راهبردها و مقررات جزئی در چارچوب آن ارزش‌ها می‌پردازد.

به بیان دیگر، خط‌مشی‌گذاری یکی از اجزای حکمرانی است، اما حکمرانی نظامی کلان و چندبعدی است که خط‌مشی‌گذاری در درون آن معنا می‌یابد. حکمرانی خوب، خط‌مشی‌گذاری مؤثر و عادلانه را تضمین می‌کند و خط‌مشی‌گذاری صحیح، ابزار تحقق حکمرانی مطلوب است.

سیاست‌گذاری: مفهوم حکمرانی از مهم‌ترین مفاهیم در عرصه اداره جامعه و دولت است، اما از نظر ماهیت، گستره و کارکرد تفاوت‌های قابل‌توجهی دارند. سیاست‌گذاری به فرایند تعیین جهت‌گیری‌ها، اهداف و تصمیمات کلان در اداره امور عمومی اشاره می‌کند. در سیاست‌گذاری، تمرکز بر این است که «چه تصمیمی باید گرفته شود.» و «چه اهدافی باید دنبال شود.».

اما حکمرانی مفهومی فراگیرتر و عمیق‌تر از سیاست‌گذاری است. حکمرانی تنها ناظر به مرحله تصمیم‌سازی نیست، بلکه به چگونگی تعامل دولت، مردم و نهادها در اداره امور جامعه مربوط

می‌شود. حکمرانی مجموعه‌ای از سازوکارها و ارزش‌ها است که بر فرایند تصمیم‌گیری، اجرای سیاست‌ها، پاسخگویی، شفافیت، عدالت و مشارکت عمومی نظارت دارد.

به عبارت دیگر، سیاست‌گذاری بیشتر به محتوا و جهت تصمیمات می‌پردازد، در حالی که حکمرانی بر فرایند و کیفیت اداره جامعه تمرکز دارد. سیاست‌گذاری می‌پرسد: «چه باید کرد؟»، اما حکمرانی می‌پرسد: «چگونه باید آن را به شیوه‌ای عادلانه، کارآمد و شفاف انجام داد؟».

در رویکرد اسلامی، سیاست‌گذاری به معنای تدبیر امور جامعه در چارچوب شریعت و مصالح امت است، اما حکمرانی اسلامی مفهومی جامع‌تر است که شامل مشروعیت، عدالت، مشارکت مردم، شفافیت و رعایت ارزش‌های الهی در کل نظام اداره جامعه می‌شود.

سرانجام، سیاست‌گذاری یکی از اجزای حکمرانی است؛ اما حکمرانی نظامی جامع از نهادها و روابط انسانی است که سیاست‌گذاری، اجرا، نظارت و ارزیابی را در پیوندی منسجم سامان می‌دهد. حکمرانی مطلوب، بستر تحقق سیاست‌گذاری عادلانه و مؤثر را فراهم می‌سازد.

مدیریت: حکمرانی و مدیریت دو مفهوم نزدیک در عرصه اداره امور جامعه هستند، اما از نظر سطح، ماهیت و گستره عملکرد تفاوت‌های بنیادینی دارند. به طور معمول، مدیریت به فرایند برنامه‌ریزی، سازمان‌دهی، هدایت و کنترل منابع برای دستیابی به اهداف مشخص در سازمان یا نهاد گفته می‌شود. در مدیریت، تمرکز اصلی بر چگونگی اداره درون‌سازمانی، بهره‌وری، نظم و اجرای مؤثر برنامه‌ها است. مدیر معمولاً در چارچوب سیاست‌ها و مقررات تعیین‌شده فعالیت می‌کند و هدف وی تحقق کارایی و اثربخشی در سطح خرد است.

اما حکمرانی مفهومی کلان‌تر و عمیق‌تر است که به چگونگی تعامل دولت، مردم، نهادهای مدنی و بخش خصوصی در اداره جامعه می‌پردازد. حکمرانی تنها شامل مدیریت نیست، بلکه فراتر از آن به اصولی چون پاسخگویی، شفافیت، عدالت، قانون‌مداری، مشارکت عمومی و اعتماد اجتماعی توجه دارد.

در حالی که مدیریت بیشتر جنبه اجرایی و درون‌سازمانی دارد، حکمرانی جنبه سیستمی و بین‌نهادی دارد. مدیریت می‌پرسد: «چگونه باید کار را انجام دهیم؟»، اما حکمرانی می‌پرسد: «چه کسی، با چه اصولی و با چه میزان پاسخگویی باید امور جامعه را اداره کند؟».

در نگاه اسلامی نیز، مدیریت بخشی از نظام حکمرانی به‌شمار می‌آید. در حکمرانی اسلامی، ارزش‌هایی چون عدالت، امانت‌داری، تدبیر و رعایت حقوق مردم بر همه سطوح مدیریت حاکم

است؛ بنابراین، می‌توان گفت مدیریت ابزار تحقق حکمرانی است و بدون حکمرانی صالح، مدیریت نیز از مسیر عدالت و کارآمدی منحرف می‌شود.

در نتیجه، حکمرانی نسبت به مدیریت، مفهومی کلان‌تر، ارزشی‌تر و سیاست‌گذارانه‌تر است و چارچوبی فراهم می‌آورد که مدیریت‌های گوناگون در درون آن معنا و مشروعیت می‌یابند.

۳.۳. نسبت فقه و حکمرانی اسلامی

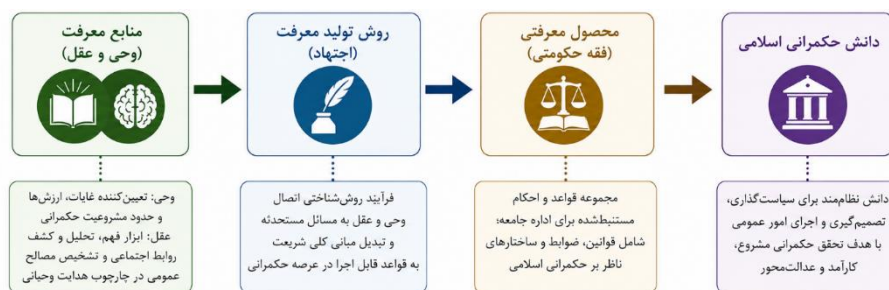
نسبت فقه و حکمرانی اسلامی از مسائل کلیدی در تبیین چیستی و امکان‌پذیری حکمرانی دینی است. بسیاری از ابهامات یا شبهات دربارهٔ امکان حکمرانی اسلامی، از درک نادرست نسبت میان فقه، شریعت و حکومت ناشی می‌شود. برای پاسخ به این مسئله، ابتدا باید به نسبت دقیق فقه و شریعت توجه کنیم. شریعت، مجموعه‌ای از احکام و مقررات الهی است که ناظر به افعال مکلفان در ابعاد فردی و اجتماعی است. این مجموعه، شامل احکام تکلیفی (وجوب، حرمت، استحباب، کراهت، اباحه) و وضعی (مانند صحت، بطلان، ضمان، ولایت، ولایت‌پذیری و...) می‌شود. شریعت به‌خودی‌خود، به‌صورت مستقیم در دسترس قرار ندارد؛ آنچه در اختیار ما است، منابعی چون قرآن، سنت، اجماع و عقل است که نیازمند کاوش و استنباط است.

اینجا است که فقه، به‌مثابه دانش و فرایند اجتهادی، نقش «کاشف» را پیدا می‌کند. فقیه، با بهره‌گیری از قواعد اصولی و روش‌شناسی معتبر، تلاش می‌کند تا احکام شریعت را از منابع دین استخراج و شناسایی کند. به‌تعبیر دقیق‌تر، رابطه فقه و شریعت، رابطه «کاشف» و «مکشوف» است، نه رابطه عینیت یا انطباق کامل. این بدان معنا است که فقه می‌خواهد واقعیتی به نام شریعت را کشف کند؛ واقعیتی که برآمده از اراده تشریعی خداوند است. البته از آنجا که فقه مبتنی بر تلاش بشری در فهم متون است، احتمال خطا در برخی موارد وجود دارد، اما در بیشتر موارد، بر اساس معیارهای دقیق، به صواب نزدیک می‌شود.

با پذیرش این نسبت، می‌توان گفت که حکمرانی اسلامی چیزی جز حکمرانی فقهی نیست. یعنی اگر قرار است حکمرانی، اسلامی باشد، ناگزیر باید مبتنی بر فقه باشد؛ زیرا فقه، تنها راه کشف احکام شریعت در موضوعات حکومتی است. بر همین اساس، نه‌تنها اصول کلی حکومت، بلکه جزئی‌ترین لایه‌های حکمرانی اسلامی - از نظام عدالت کیفری تا سیاست‌گذاری اقتصادی، از حدود آزادی‌های فردی تا تنظیم‌گری نهادهای عمومی - باید از بستر فقه استخراج شود و در چارچوب آن اجرا شود.

از این رو، جداسازی حکمرانی اسلامی از حکمرانی فقهی، کاری ناصواب و بی‌پایه است. همان‌گونه که آیت‌الله علی‌دوست اشاره می‌کند، نمی‌توان شریعت را از فقه جدا کرد و انتظار داشت که حکومت بر اساس شریعت اداره شود، اما از فقه فاصله بگیرد. اگر شریعت، مکشوف است، ابزار کشف آن، فقه است. پس حکمرانی اسلامی، به‌معنای دقیق کلمه، اداره جامعه بر اساس فقه کشف‌شده از شریعت است. به بیان دیگر، فقه ستون فقرات حکمرانی اسلامی است و بدون آن، حکومت اسلامی تنها در لفظ باقی خواهد ماند، نه در محتوا و عمل.

نکته مهم اینکه عقل در این پژوهش به‌عنوان منبع معرفت تلقی می‌شود. عقل توانایی ادراک، تحلیل، استدلال، کشف روابط علی و تشخیص مصالح را در اختیار انسان قرار می‌دهد و در کنار وحی یکی از منابع اصلی شناخت در اندیشه اسلامی است. اجتهاد نه منبع معرفت، بلکه روش تولید معرفت است. اجتهاد فرایندی علمی و روشمند است که با بهره‌گیری از قرآن، سنت، عقل و اجماع، احکام و قواعد مورد نیاز حکمرانی را استنباط، و امکان پاسخگویی به مسائل نوپدید را فراهم می‌کند. فقه نیز محصول معرفتی این فرایند است؛ یعنی مجموعه گزاره‌ها و احکام استنباط‌شده‌ای که نتیجه به‌کارگیری روش اجتهاد بر منابع معرفت به‌شمار می‌رود؛ بنابراین، فقه نتیجه اجتهاد است، نه خود اجتهاد. بر این اساس، نسبت این سه مفهوم را می‌توان چنین بیان کرد.



شکل ۱. جریان تولید دانش حکمرانی اسلامی

۴.۳. تفاوت حکمرانی اسلامی با دیگر حکمرانی‌ها

تفاوت در حکمران: در حکمرانی اسلامی، تفاوت بنیادینی که آن را از دیگر الگوهای حکمرانی متمایز می‌کند، در جایگاه و ماهیت «حاکم» نهفته است. برخلاف نظام‌های نوین که حاکمیت را به اراده انسان و قراردادهای اجتماعی نسبت می‌دهند و مشروعیت را تنها از رأی مردم یا قدرت سیاسی

ناشی می‌دانند، در نگاه اسلامی، حاکمیت به‌طور مطلق از آن خداوند متعال است (عابدی، ۱۳۷۹، ش ۱۸). این اصل، نه تنها باوری کلامی یا دینی، بلکه زیربنای همه ساختارهای سیاسی و حقوقی در نظام حکمرانی اسلامی است. قرآن کریم در آیات متعددی به روشنی این حقیقت را یادآور می‌شود. در آیه اول سوره تغابن می‌خوانیم: «لله الملك و له الحمد و هو على كل شيء قدير؛ یعنی پادشاهی و فرمانروایی از آن خداست، ستایش تنها شایسته اوست، و او بر هر چیز تواناست». این آیه، نقطه عزیمت تفکر اسلامی درباره قدرت و سیاست است. مالکیت و حاکمیت مطلق هستی، نه در دست انسان، نه شاهان و نه نهادهای بشری، بلکه تنها در اختیار خداوند است که آفریننده و رب همه عالم است؛ همچنین در آیه ۵۴ سوره اعراف آمده است: «ألا له الخلق و الأمر»، آگاه باشید که آفرینش و فرمان از آن اوست. این بیان قرآنی نشان می‌دهد که همان‌گونه که خلقت و آفرینش عالم از آن خداوند است، صدور حکم، قانون‌گذاری و تعیین مسیر زندگی بشر نیز تنها در اختیار اوست. در نتیجه، فرمانروایی سیاسی در زمین نیز باید در چارچوب فرمان الهی و هدایت او شکل بگیرد.

این نگاه، تفاوت عمیقی با الگوهای سکولار دارد که در آن‌ها اراده انسان به‌عنوان منشأ نهایی حاکمیت تلقی می‌شود و هیچ مرجع بالاتری برای اعتباربخشی به قانون وجود ندارد. در حکمرانی اسلامی، اراده انسانی جایگاهی دارد، اما این جایگاه نه در قالب استقلال از خداوند، بلکه در قالب خلیفه‌اللهی و مسئولیت در برابر او تعریف می‌شود. انسان، تنها زمانی مجاز به حاکمیت است که در مسیر اراده الهی حرکت کند و نه در تقابل با آن. به همین دلیل، پیامبر اکرم (ص)، امامان معصوم (ع)، و به دنبال آنان ولی فقیه و دیگر کارگزاران نظام اسلامی، نه از دید مالکیت بر قدرت، بلکه از حیث نیابت از سوی خداوند و مسئولیت در اجرای احکام الهی مشروعیت می‌یابند. قدرت در این چارچوب، امانتی الهی است که با تکلیف همراه است، نه امتیازی که سبب برتری‌طلبی یا سلطه‌جویی شود. این نگرش، حاکم را بیش از اینکه صاحب اقتدار بدانند، امانت‌دار مردم و خادم ارزش‌های الهی می‌داند.

بنابراین، مشروعیت سیاسی در حکمرانی اسلامی، برخلاف نگاه صرفاً قراردادی غربی، مبتنی بر تطابق با اراده الهی است. رأی مردم، شورا و مشارکت عمومی نیز در این چارچوب معنا می‌یابد؛ به این معنا که مردم در فرایند انتخاب و اعمال قدرت نقش دارند، اما نه به‌عنوان منشأ نهایی مشروعیت، بلکه به‌عنوان زمینه تحقق اراده الهی در زمین. در نتیجه، همه سطوح حکمرانی، از رهبری تا پایین‌ترین رده‌های اداری، باید نسبت خود را با فرمان خدا مشخص کنند و در برابر او پاسخگو باشند. تنها در

این صورت است که حکمرانی اسلامی می‌تواند به الگویی اخلاقی، عدالت‌محور و الهی بدل شود که نه بر مبنای تمایلات انسانی، بلکه بر اساس حکمت الهی سامان یافته است.

تفاوت در اهداف: تفاوت در اهداف از مهم‌ترین وجوه تمایز حکمرانی اسلامی با دیگر الگوهای حکمرانی است. در حکمرانی اسلامی، اهداف تنها ابزاری برای مدیریت یا کنترل جامعه نیست، بلکه نقش اصول بنیادین و جهت‌بخش را ایفا می‌کند. این اهداف، جایگاهی فراتر از سطح تاکتیکی یا برنامه‌ریزی‌های کوتاه‌مدت دارند و به‌مثابه چارچوبی کلان و راهبردی، سمت‌وسوی کلی نظام حکمرانی را مشخص می‌سازند. به بیان دیگر، اهداف در این منظومه تنها مقصد نهایی نیستند، بلکه در هر مرحله از تصمیم‌گیری، سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری و اجرای امور، نقش هدایت‌گر و معیارسنج دارند. این اهداف، نه تنها بر ساختار و فرایند حکمرانی تأثیر می‌گذارند، بلکه در نوع نگاه به انسان، جامعه، منابع و حتی مناسبات بین‌المللی نیز بازتاب پیدا می‌کنند.

در واقع، اهداف حکمرانی اسلامی به‌صورت درونی با مبانی معرفتی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی آن گره خورده است. بدین معنا که برخلاف برخی الگوهای حکمرانی که اهداف خود را بر اساس اقتضائات مادی، منافع ملی یا مطالبات عمومی متغیر تعیین می‌کنند، در حکمرانی اسلامی اهداف از دل نظام ارزشی و اعتقادی استخراج می‌شود و از ثبات بیشتری برخوردار است. این ثبات مفهومی، خود سبب انسجام، هماهنگی و تداوم سیاست‌ها در طول زمان می‌شود و از افتادن در دام روزمرگی‌ها و سیاست‌ورزی‌های سطحی جلوگیری می‌کند.

این اهداف همچنین نقشی فراتر از نقطه پایان دارند و پیوسته بر تمامی سطوح حکمرانی سایه می‌افکنند. از ابتدای طراحی یک سیاست تا زمان اجرای آن، اهداف باید حاضر، فعال و الهام‌بخش باشند. به همین دلیل، حکمرانی اسلامی بدون تبیین دقیق اهداف خود نمی‌تواند مسیر مشخصی را طی کند و به موفقیت پایدار دست یابد. اهداف در این چارچوب، همانند قطب‌نما، جهت حرکت را تعیین می‌کنند و مانع انحراف یا تحیر در رویارویی با مسائل جدید می‌شوند؛ بنابراین، می‌توان گفت که در حکمرانی اسلامی، اهداف نه تنها مقصود نهایی، بلکه جوهره حیات‌بخش نظام اداره جامعه به‌شمار می‌روند.

تفاوت در جایگاه دین در حکمرانی: در حکمرانی اسلامی، جایگاه دین تنها در حد مجموعه باورهای شخصی یا نمادهای فرهنگی نیست، بلکه دین نقش محوری و بنیادین در هدایت، نظم‌دهی و جهت‌بخشی به تمام ابعاد حیات اجتماعی و سیاسی دارد. دین در این نظام، به‌مانند منشور رفتار و

معیار اصلی سیاست‌گذاری و حکمرانی تلقی می‌شود؛ یعنی نه تنها حاکمان، بلکه جامعه نیز باید دین را به عنوان سرچشمه مشروعیت، اخلاق، عدالت و هویت بپذیرد و خود را تابع آن بداند. بر این اساس، دین نباید تابع امیال و خواست‌های متغیر افراد یا جریان‌های اجتماعی شود، بلکه خود باید معیار و میزان سنجش این خواست‌ها باشد.

حکمرانی اسلامی بر این اصل استوار است که عزت و اقتدار دین در گرو پیروی مردم از آموزه‌های الهی و اجرای آن در زندگی فردی و جمعی است. هنگامی که جامعه در مسیر ارزش‌ها و احکام دینی حرکت کند، نتیجه آن چیزی جز تقویت انسجام اجتماعی، استواری بنیادهای اخلاقی و گسترش عدالت نخواهد بود. در چنین حالتی، دین در جایگاه راهبر و تربیت‌کننده جامعه قرار می‌گیرد و با حضور فعال و مؤثر خود، بستر رشد و تعالی انسانی را فراهم می‌سازد.

برعکس، اگر دین به ابزاری برای توجیه خواسته‌های شخصی یا منافع گروهی تبدیل شود و از شأن هدایتگری به سطح تابعی از خواست انسان‌ها کاهش یابد، نه تنها اعتبار و جایگاه خود را از دست می‌دهد، بلکه جامعه نیز به تدریج دچار فرسایش اخلاقی، ازهم‌گسیختگی فرهنگی و گم‌گشتگی معنوی می‌شود. در چنین شرایطی، دین به جای اینکه منشأ عزت باشد، به عاملی کم‌اثر و تزئینی بدل خواهد شد که نمی‌تواند نقش خود را در نجات و رشد انسان ایفا کند.

از این رو، حکمرانی اسلامی تلاش می‌کند تا با تبیین مرزهای الهی، نهادینه‌سازی ارزش‌ها و طراحی ساختارهایی منطبق با تعالیم دینی، دین را در جایگاه اصیل و عزتمند خود حفظ کند. دین عزیز، به معنای دین فعال، هادی و نافذ در تمام لایه‌های اجتماعی است؛ دینی که بتواند انسان‌ها را از انحراف بازدارد، اخلاق را نهادینه کند، عدالت را برقرار سازد و جامعه‌ای سالم، هدف‌مند و تعالی‌جو پدید آورد. بدین ترتیب، تفاوت اصلی حکمرانی اسلامی با دیگر نظام‌ها، در همین نگاه محوری و راهبردی به دین است؛ دینی که منشور حکمرانی است، نه تابع سیاست؛ و راهنمای هدایت بشر است، نه ابزاری برای تثبیت قدرت.

۵.۳. چارچوب نظری پژوهش

این پژوهش بر مبنای چارچوب نظری «معرفت‌شناسی سلسله‌مراتبی حکمرانی اسلامی» استوار است. در این چارچوب، منابع معرفت نه در عرض یکدیگر، بلکه در طول یکدیگر قرار می‌گیرد و هر کدام کارکرد معرفتی ویژه‌ای در تولید دانش حکمرانی دارد.

در این الگو، وحی منبع بنیادین معرفت و تعیین‌کننده غایات، ارزش‌ها و حدود مشروعیت حکمرانی است. عقل ابزار فهم، تحلیل و کشف روابط اجتماعی و تشخیص مصالح عمومی در چارچوب هدایت وحیانی است. اجتهاد فرایند روش‌شناختی اتصال وحی و عقل به مسائل مستحدثه و تبدیل مبانی کلی شریعت به قواعد قابل اجرا در عرصه حکمرانی به‌شمار می‌رود. سرانجام، معرفت تجربی اطلاعات لازم دربارهٔ واقعیت‌های اجتماعی، اقتصادی و مدیریتی را فراهم می‌آورد تا سیاست‌ها و تصمیمات حکمرانی از کارآمدی لازم برخوردار شود.

بر اساس این چارچوب، تولید دانش حکمرانی اسلامی حاصل تعامل چهار لایه معرفتی است؛ بدین معنا که مشروعیت از وحی، تحلیل از عقل، استنباط از اجتهاد و کارآمدی از معرفت تجربی تأمین می‌شود؛ بنابراین حکمرانی اسلامی نه تنها فقه‌محور است، نه تنها عقل‌گرا و نه تجربه‌گرا؛ بلکه نظامی معرفتی است که این چهار مؤلفه را در قالب منظومه‌ای منسجم به یکدیگر پیوند می‌دهد.

تولید دانش حکمرانی اسلامی از تعامل چهار لایه معرفتی در یک ساختار سلسله‌مراتبی منجر به حکمرانی مشروع، کارآمد و عدالت‌محور می‌شود.



شکل ۲. الگوی چارچوب نظری «معرفت‌شناسی سلسله‌مراتبی حکمرانی اسلامی»

۴. روش پژوهش

این پژوهش از نظر هدف، بنیادی و از نظر ماهیت، توصیفی - تحلیلی است. گردآوری داده‌ها با استفاده از روش کتابخانه‌ای و اسنادی انجام شده، و منابع مورد استفاده شامل قرآن کریم، روایات، آثار فقهی و اصولی، منابع معتبر اندیشه سیاسی اسلام، پژوهش‌های مرتبط با حکمرانی اسلامی و نیز آثار علمی حوزه معرفت‌شناسی و حکمرانی است. در مرحله گردآوری اطلاعات، منابع مرتبط شناسایی، مطالعه و دسته‌بندی شد؛ سپس داده‌های استخراج‌شده بر اساس مؤلفه‌های اصلی معرفت‌شناسی حکمرانی اسلامی سازمان‌دهی شد. در مرحله تحلیل، از روش تحلیل مفهومی و استدلال منطقی بهره گرفته شد. بدین منظور، ابتدا مفهوم حکمرانی اسلامی و تمایز آن با سیاست‌گذاری و الگوهای متعارف حکمرانی تبیین شد؛ سپس مبانی معرفت‌شناختی آن بر پایه چهار منبع اصلی معرفت، یعنی وحی، عقل، اجتهاد و معرفت تجربی، مورد واکاوی قرار گرفت. در ادامه، نقش هر یک از این منابع در تولید دانش حکمرانی، مشروعیت‌بخشی، تصمیم‌سازی، سیاست‌گذاری و اداره جامعه تحلیل شد و نسبت میان آن‌ها در قالب یک منظومه معرفتی منسجم مورد بررسی قرار گرفت. رویکرد تحلیلی این پژوهش، درون‌دینی است؛ بدین معنا که مبانی حکمرانی اسلامی نه از راه تطبیق با نظریه‌های رایج حکمرانی، بلکه با اتکا به منابع اصیل اسلامی و چارچوب معرفتی اسلام تبیین شده است. البته در موارد لازم، برای روشن‌تر شدن ابعاد مفهومی، از مقایسه محدود با برخی رویکردهای متداول حکمرانی استفاده شده، اما مبنای تحلیل، استخراج مؤلفه‌های حکمرانی اسلامی از درون منظومه فکری اسلام بوده است. سرانجام، یافته‌های حاصل از تحلیل منابع، با رویکردی نظام‌مند تلفیق و تفسیر شد تا چارچوبی منسجم از مبانی معرفت‌شناختی حکمرانی اسلامی ارائه، و چگونگی تعامل میان منابع گوناگون معرفت در تحقق حکمرانی کارآمد، مشروع و عدالت‌محور تبیین شود.

۵. یافته‌های پژوهش؛ مبانی معرفت‌شناختی حکمرانی اسلامی

یکی از چالش‌های بنیادین در فهم و طراحی الگوی حکمرانی اسلامی، نبود تبیین روشن از مبانی معرفت‌شناختی آن است. هر نظام حکمرانی، ناگزیر بر نوعی دستگاه معرفتی استوار است که تعیین می‌کند واقعیت چیست، چگونه می‌توان آن را شناخت، و معیارهای اعتبار معرفت کدام است. در حکمرانی اسلامی، این مبانی با آموزه‌های وحیانی، عقلانیت دینی و رویکرد جامع‌نگر اسلام به

هستی، انسان و جامعه پیوند خورده است. اما در بسیاری از رویکردهای موجود، این مبانی یا نادیده گرفته شده، یا به‌صورت التقاطی با الگوهای سکولار ترکیب شده است؛ کاری که سبب بحران در فهم جایگاه وحی، عقل و تجربه در حکمرانی شده است. بدون بازشناسی دقیق این مبانی، اصول و سازوکارهای حکمرانی اسلامی یا در سطحی شعارگونه باقی می‌ماند، یا در عمل با منطق و غایات نظام‌های دیگر درآمیخته و کارآمدی خود را از دست می‌دهد. مسئله اصلی این است که حکمرانی اسلامی باید بر مبنای معرفتی‌ای بنا شود که شناخت را نه تنها محصول تجربه‌گرایی یا عقل خودبنیاد، بلکه حاصل تعامل وحی، عقل و شهود ایمانی بداند. تبیین این مبانی، شرط لازم برای شکل‌گیری نظام نظری منسجم در حکمرانی اسلامی و پیش‌نیاز عبور از پراکندگی گفتمانی در این حوزه است. در ادامه چند مورد از مبانی معرفت‌شناختی حکمرانی اسلامی به‌صورت فهرست‌وار و همراه با توضیح کوتاه معرفی می‌شود.

۱.۵. ترکیب عقل و وحی به عنوان منابع معرفتی

در حکمرانی اسلامی، منبع شناخت و هدایت انسان در عرصه فردی و اجتماعی تنها محدود به تجربه یا وحی نیست، بلکه بر اساس یک نگاه تلفیقی و هماهنگ، وحی و عقل دو ستون اساسی تولید معرفت دینی و تصمیم‌گیری در عرصه حکمرانی به‌شمار می‌روند (اسلامی، ۱۳۹۵: ۷۳). این تلفیق، ویژگی ممتاز معرفت‌شناسی اسلامی در برابر مکاتب سکولار که دین را کنار می‌گذارند و مکاتب ظاهرگرایانه که عقل را نادیده می‌گیرند، به شمار می‌رود.

وحی، یعنی آموزه‌های الهی نازل‌شده بر پیامبران، به‌ویژه قرآن کریم و سنت نبوی، نقش نخستین در هدایت انسان دارد. در حوزه حکمرانی، وحی اصول و چارچوب‌های کلی مانند عدالت، تقوا، مشورت، مسئولیت‌پذیری و حقوق مردم را تبیین می‌کند. برای مثال، آیه «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (یوسف/ ۴۰) به‌روشنی اعلام می‌دارد که حاکمیت مطلق از آن خداست و هیچ قدرتی مستقل از او مشروعیت ندارد (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱: ۲۱۸)؛ بنابراین، وحی در حکمرانی اسلامی وظیفه ترسیم اهداف نهایی و حدود کلی نظام سیاسی را بر عهده دارد.

در کنار وحی، عقل نیز در معرفت‌شناسی اسلامی جایگاه رفیعی دارد. اسلام عقل را منبع مستقل و در عین حال مکمل وحی می‌داند. عقل، نه تنها ابزار فهم و تفسیر متون دینی است، بلکه توانایی تحلیل موقعیت‌های پیچیده، درک مصالح عمومی و تطبیق اصول کلی بر شرایط متغیر جامعه را دارد. به همین دلیل، عقل در حکمرانی اسلامی نقش مهمی در طراحی راهکارهای اجرایی، برنامه‌ریزی و

اتخاذ تصمیمات روزآمد ایفا می‌کند. عقل بدون وحی، ممکن است دچار انحراف و نسبی‌گرایی شود و وحی بدون عقل نیز در خطر جمود و تحجر قرار دارد. پس در نگاه اسلامی، عقل و وحی مکمل و هماهنگ با یکدیگر هستند. از دیدگاه متفکران مسلمان همچون علامه طباطبایی و شهید مطهری میان عقل سلیم و وحی صحیح هیچ‌گونه تعارض واقعی وجود ندارد؛ زیرا هر دو از یک سرچشمه، یعنی ذات مقدس الهی، صادر شده‌اند (سمیعی پاقلعه و همکاران، ۱۴۰۱: ۹۵). متون دینی عقل را «حجت باطنی» و پیامبر را «حجت ظاهری» می‌نامد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۱۶) که هر دو حقیقتی واحد را آشکار می‌سازند. شهید مطهری نیز تأکید می‌کند که اسلام از ابتدا عقل را در کنار وحی نشانده، نه در برابر آن. این هماهنگی میان عقل و وحی در عرصه حکمرانی اسلامی، آثار عینی و مهمی دارد. به‌عنوان نمونه، اجتهاد به‌عنوان فرایندی عقلانی برای فهم و استنباط احکام شرعی، نقش محوری در تفسیر وحی ایفا می‌کند؛ همچنین تعیین اولویت‌ها در سیاست‌گذاری عمومی، تشخیص مصلحت جامعه و به‌کارگیری دانش‌های بشری در برنامه‌ریزی، همگی از راه عقل در چهارچوب شریعت اسلامی انجام می‌شود. بر این اساس، دانش‌های تجربی و علوم انسانی، در صورتی که با مبانی شریعت تعارض نداشته باشد، مورد پذیرش قرار می‌گیرد و در فرایند تصمیم‌گیری و حکمرانی مؤثر واقع می‌شود. سرانجام، ترکیب عقل و وحی در حکمرانی اسلامی نظام معرفتی منسجمی ایجاد می‌کند که هم به اصول ثابت و الهی متصل است و هم می‌تواند با تحولات و نیازهای متغیر زمان همراه شود. این تلفیق، راز پویایی و کارآمدی نظام حکمرانی اسلامی در عین وفاداری به اصول و ارزش‌های بنیادین آن است.

۱.۱.۵. آثار و کارکردها

ایجاد توازن میان ثبات در اصول و پویایی در اجرا: ترکیب عقل و وحی در نظام حکمرانی اسلامی، سبب ایجاد توازنی بنیادین میان «ثبات» و «پویایی» می‌شود. اصول کلی و ارزش‌های بنیادین همچون عدالت، توحید، کرامت انسان، مسئولیت‌پذیری و حاکمیت الهی، برگرفته از وحی هستند و نوعی ثبات معرفتی و ارزشی به ساختار حکمرانی می‌بخشند. این اصول قابل تغییر نیست و چهارچوب کلی حرکت حکومت اسلامی را مشخص می‌کند.

از سوی دیگر، شرایط و نیازهای جامعه همواره در حال تغییر است. عقل به‌عنوان ابزار تحلیل، سنجش، و درک واقعیت‌های نوظهور، زمینه را برای پاسخگویی به مسائل روز فراهم می‌سازد. عقل

می‌تواند روش‌های اجرایی، شیوه‌های مدیریتی، فناوری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها را متناسب با زمان و مکان طراحی و پیشنهاد کند، بدون اینکه از اصول ثابت عبور کند.

به عبارت دیگر، عقل در چهارچوب وحی، ظرفیت تطبیق با تغییرات اجتماعی و علمی را دارد و همین موضوع سبب می‌شود حکمرانی اسلامی در عین وفاداری به اصول، دچار رکود، تعصب یا انفعال نشود. این توازن سبب می‌شود نظام اسلامی بتواند هم در زمان کنونی پاسخگو باشد و هم به ریشه‌های اعتقادی خود وفادار بماند.

فراهم‌سازی زمینه اجتهاد پویا در رویارویی با مسائل مستحدثه: یکی از نتایج مهم هماهنگی عقل و وحی، امکان اجتهاد پویا در برابر مسائل جدید است. مسائل مستحدثه، یعنی مسائلی که در گذشته وجود نداشته، و در نتیجه به‌طور مستقیم در نصوص دینی به آن‌ها پرداخته نشده است، نیازمند تحلیل و پاسخ دقیق و روزآمد هستند. در اینجا نقش عقل پررنگ می‌شود؛ زیرا وظیفه دارد با استفاده از ابزارهای اجتهادی، راه‌حل‌هایی سازگار با وحی ارائه کند.

در واقع، عقل به‌عنوان نیروی تفکر و استدلال فقیه، می‌تواند نصوص دینی را فهم و تطبیق دهد و از دل آن‌ها احکام جدیدی استخراج کند که پاسخگوی شرایط فعلی باشد. اجتهاد در این معنا، تنها تکرار احکام گذشته نیست، بلکه فرایندی زنده و خلاقانه است که همواره با توجه به اصول شریعت، به مسائل نو پاسخ می‌دهد.

ترکیب عقل و وحی در این فرایند، سبب می‌شود اجتهاد اسلامی دچار جمود یا تحجر نشود و در عین حال، از انحراف و تأثیرپذیری کامل از فرهنگ‌های بیگانه نیز مصون بماند. این ویژگی، مهم‌ترین تضمین برای پویایی فقه اسلامی و کارآمدی آن در مدیریت جامعه است.

تأمین مشروعیت الهی در کنار عقلانیت اجرایی در حکمرانی: حکمرانی اسلامی نیازمند دو پایه اساسی «مشروعیت» و «کارآمدی» برای بقا و اثربخشی است. مشروعیت ازسوی وحی تأمین می‌شود. چون قوانین و ساختارهای نظام اسلامی برگرفته از اراده الهی و آموزه‌های دینی است، مردم دیندار آن را دارای مشروعیت می‌دانند. آیه «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» نشان‌دهنده این منبع مشروعیت است. در عین حال، یک نظام صرفاً مشروع اگر کارایی و عقلانیت اجرایی نداشته باشد، نمی‌تواند مشکلات جامعه را حل کند. عقل در اینجا وارد عمل می‌شود. عقلانیت اجرایی، یعنی استفاده از دانش، تجربه، برنامه‌ریزی و تحلیل برای بهینه‌سازی تصمیمات حکومتی. به‌طور مثال مدیریت منابع، اصلاح ساختارها، استفاده از علوم انسانی و تجربی و حتی بهره‌گیری از فناوری‌های روز، همگی در حوزه

عقلانیت اجرایی قرار می‌گیرد. ترکیب عقل و وحی سبب می‌شود حکمرانی اسلامی، هم از لحاظ الهی و اعتقادی مشروع باشد و هم از نظر مدیریتی و عملکردی پاسخگو و مؤثر باشد. این ترکیب، تعادل میان باور دینی و نیاز به تدبیر عقلانی را برقرار می‌سازد و بدین ترتیب، زمینه تحقق حکمرانی خوب اسلامی را فراهم می‌کند.

حفظ نظام از جمود ظاهر گرایانه و انحراف عقل گرایانه: یکی از آسیب‌های رایج در اندیشه دینی، افتادن در یکی از دو افراط «ظاهرگرایی بدون عقل» یا «عقل‌گرایی بدون وحی» است. ظاهرگرایی، تنها به ظاهر نصوص دینی توجه می‌کند و بدون درک زمینه، مقاصد یا شرایط اجتماعی، احکام را اجرایی می‌سازد (چوپانی، ۱۳۹۱: ۵۷). این رویکرد، توان انطباق با دنیای جدید را ندارد و ممکن است به تحجر و ناکارآمدی منجر شود.

در برابر، عقل‌گرایی افراطی ممکن است به‌نوعی نسبی‌گرایی بینجامد و اصول ثابت شریعت را زیر سؤال ببرد. در این حالت، عقل بشر به‌تنهایی مرجع تصمیم‌گیری می‌شود و احتمال دارد از چارچوب دینی فاصله بگیرد (سلیمانی، ۱۳۹۳: ۲۵).

اما در حکمرانی اسلامی، ترکیب عقل و وحی سبب می‌شود این افراط‌ها کنترل شود. عقل در جایگاه خود و در هماهنگی با وحی به‌کار گرفته می‌شود، نه در تقابل با آن. این هماهنگی، از یک‌سو مانع می‌شود دین به ابزاری خشک و غیرقابل انعطاف تبدیل شود و از سوی دیگر، نمی‌گذارد عقل به بی‌قیدی و دوری از هدایت الهی بیفتد. به همین دلیل، این ترکیب نه‌تنها در سطح نظری، بلکه در سطح عملی نیز سبب حفظ تعادل و سلامت نظام حکمرانی اسلامی می‌شود و از انحرافات فکری و اجرایی جلوگیری می‌کند.

۲.۵. نقش اجتهاد در تولید معرفت کاربردی حکمرانی

اجتهاد یکی از ارکان اساسی معرفت‌شناسی اسلامی و از مهم‌ترین ابزارهای پیوند میان شریعت الهی و شرایط متغیر زندگی بشری در حکمرانی اسلامی است (مرکز اطلاعات و منابع اسلامی، ۱۳۸۹: ۷۲). در واقع، اگر وحی و عقل منابع اساسی شناخت و هدایت به‌شمار آید، اجتهاد فرایندی است که این دو را در قالبی عملی و پاسخگو به مسائل جدید در می‌آورد. اجتهاد، یعنی تلاش علمی و عقلانی برای استنباط احکام شرعی از منابع اصلی دین (قرآن، سنت، عقل و اجماع) در رویارویی با مسائل نوپدید و موقعیت‌های ویژه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی (آخوند خراسانی، بی‌تا: ۶۳). در بستر حکمرانی، اجتهاد نقشی فراتر از استنباط احکام فردی دارد؛ بلکه به‌مانند سازوکاری برای تولید

دانش دینی کارآمد در اداره جامعه اسلامی رفتار می‌کند. سیاست‌گذاری‌های کلان، تشخیص مصلحت عمومی، تنظیم روابط دولت و مردم، شیوه‌های تحقق عدالت اجتماعی، چگونگی اعمال قدرت و حتی شکل نهادهای حکومتی، همه در قلمروهایی قرار دارند که به اجتهادی پویا و زمان‌شناس نیاز دارند (جناتی، ۱۳۷۲: ۴۴۳). بدون اجتهاد، امکان انطباق شریعت با مقتضیات زندگی اجتماعی و سیاسی فراهم نمی‌شود و حکمرانی اسلامی به دام جمود و بی‌تأثیری در دنیای معاصر خواهد افتاد. فقیه مجتهد در نظام حکمرانی اسلامی، نه تنها مفسر احکام فردی، بلکه معمار فکری نظام سیاسی است. او با شناخت عمیق از نصوص دینی و تحلیل واقعیت‌های اجتماعی می‌تواند چارچوب‌هایی برای اداره جامعه در پرتو شریعت ترسیم کند. این نقش در اندیشه شیعی، به‌ویژه در نظریه ولایت فقیه، جایگاهی بسیار کلیدی یافته است؛ به گونه‌ای که فقیه جامع‌الشرایط، مسئول تشخیص و اجرای احکام حکومتی و مصلحت عمومی در عصر غیبت است. بر اساس همین مبنا، اجتهاد در حکمرانی نباید تنها به عنوان عملیات فقهی در محدوده مسائل فردی تلقی شود، بلکه باید آن را به‌منزله سازوکاری زنده و پویا برای استخراج الگوهای کلان اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از متون دینی در نظر گرفت. به همین دلیل، حوزه اجتهاد باید به تعامل با علوم انسانی، شناخت نظام‌های جدید و درک نیازهای زمان نیز گسترش یابد؛ البته نه با تسلیم در برابر تفکر سکولار، بلکه در چارچوب اصول معرفتی اسلام و با هدف تحقق اهداف شریعت.

در مجموع، اجتهاد در حکمرانی اسلامی پلی است میان ثبات اصول و تغییر واقعیت‌ها. این فرایند عقلانی - دینی امکان می‌دهد که نظام حکمرانی اسلامی در عین وفاداری به منابع وحیانی، بتواند در برابر چالش‌های جدید انعطاف‌پذیر و کارآمد باقی بماند. از این رو، اجتهاد نه فقط روش استنباط احکام فردی، بلکه ابزار نوسازی پیوسته در حکمرانی دینی و بستری برای تحقق شریعت در بستر زمان و مکان است.

۱.۲.۵. آثار و کارکردها

فراهم‌سازی امکان انطباق شریعت با واقعیت‌های متغیر: اجتهاد، حلقه اتصال میان شریعت الهی و شرایط همیشه در حال تغییر زندگی بشر است (حسینی خراسانی، ۱۳۸۴: ۱۸ - ۴۸). در حکمرانی اسلامی، اگر بخواهیم آموزه‌های دین فقط در سطح نظری باقی نماند و بتواند پاسخگوی نیازهای روز جامعه باشند، نیازمند سازوکاری هستیم که اصول ثابت دینی را با واقعیت‌های متغیر تطبیق دهد؛ این وظیفه بر عهده اجتهاد است.

اجتهاد به فقیه امکان می‌دهد تا با تکیه بر منابع اصلی دین، از جمله قرآن، سنت، عقل و اجماع، احکام جدیدی را برای مسائل مستحدثه استنباط کند. در حوزه حکمرانی، این فرایند تنها به مسائل فردی و عبادی محدود نمی‌شود، بلکه در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نیز کاربرد دارد. برای نمونه، مسائلی همچون قراردادهای نوین مالی، روابط بین‌المللی، سیاست‌گذاری اجتماعی، حقوق شهروندی یا حتی نظام‌سازی در ساختار حکومتی، نیازمند تحلیل جدید و پاسخ‌های اجتهادی است.

از آنجا که تحولات سریع اجتماعی و علمی، نیاز به تصمیم‌گیری‌های نوین دارد، بدون اجتهاد، دین توان ورود مؤثر به عرصه حکمرانی را از دست خواهد داد. به همین دلیل، اجتهاد پویا و زمان‌شناس، عامل اساسی در زنده نگه‌داشتن قابلیت تطبیق شریعت با واقعیت‌های نوین است.

تولید الگوهای حکمرانی متناسب با آموزه‌های دینی: یکی از مهم‌ترین کارکردهای اجتهاد در حکمرانی اسلامی، توانایی آن در طراحی و ارائه الگوهای اجرایی متناسب با مبانی دینی است (معلمی، ۱۳۸۹: ۱۲۳). برخلاف نگاه سنتی که اجتهاد را تنها ابزاری برای استخراج احکام فردی می‌داند، در حکمرانی اسلامی اجتهاد به‌مثابه نیرویی راهبردی برای نظام‌سازی و سیاست‌گذاری ایفای نقش می‌کند.

در این نگاه، اجتهاد تنها فتوادادن نیست، بلکه فرایندی تحلیلی و راهبردی است که با بررسی منابع دینی و شناخت نیازهای جامعه، چارچوب‌هایی برای اداره کلان جامعه اسلامی ارائه می‌دهد. به‌عنوان مثال، موضوعاتی مانند ساختار نظام مالی اسلامی، چگونگی تعامل حکومت با مردم، سیاست‌های عدالت‌محور، مدیریت منابع طبیعی یا شکل‌گیری نهادهای نظارتی، همه نیازمند الگوسازی هستند که ریشه در آموزه‌های دینی داشته باشد و از راه اجتهاد استخراج شود.

در این میان، تعامل اجتهاد با علوم انسانی و تجربی نیز اهمیت پیدا می‌کند؛ زیرا اجتهاد به‌تنهایی نمی‌تواند تمام داده‌های لازم برای حکمرانی را فراهم کند؛ بنابراین فقیه مجتهد باید از علوم گوناگون بهره گیرد و با شناخت شرایط جدید، الگویی دینی، کارآمد و پاسخگو خلق کند. این تولید الگو، نقش حیاتی در کارآمدی و پویایی نظام حکمرانی اسلامی دارد.

ارتقای نقش فقیه از مفسر احکام به معمار نظام سیاسی: در نظام حکمرانی اسلامی، فقیه تنها مفسر احکام فردی نیست، بلکه جایگاه او به‌عنوان معمار فکری و نظری نظام سیاسی مطرح می‌شود. این ارتقای جایگاه، یکی از مهم‌ترین آثار اجتهاد در حوزه حکمرانی است.

فقیه با بهره‌گیری از توان اجتهادی می‌تواند از منابع دینی، چارچوب‌های کلان و سیاست‌های عمومی را استخراج کند. او وظیفه دارد نه تنها احکام نماز و روزه را تفسیر کند، بلکه درباره چگونگی اداره جامعه، نوع تعامل دولت و ملت، حدود و اختیارات حاکمان، وظایف اجتماعی دولت اسلامی و بسیاری دیگر از مؤلفه‌های نظام سیاسی اسلامی نظر دهد.

در اندیشه شیعی، به‌ویژه در نظریه ولایت فقیه، این نقش فقیه به‌روشنی تبیین شده است. فقیه جامع‌الشرایط به‌عنوان ولی فقیه، نه تنها اداره جامعه را در عصر غیبت برعهده دارد، بلکه مسئول تعیین مسیر کلی حاکمیت اسلامی نیز هست. این نقش نه از قدرت سیاسی، بلکه از قدرت علمی و اجتهادی او ناشی می‌شود. در نتیجه، اجتهاد زمینه‌ساز تبدیل فقیه به رهبری دینی - سیاسی است که می‌تواند شریعت را در مقیاس اجتماعی و حکومتی تحقق بخشد.

رویارویی با جمود و انفعال در نظریه‌پردازی سیاسی اسلامی: یکی از چالش‌های جدی در حوزه نظریه‌پردازی سیاسی دینی، گرفتارشدن در دام جمود فقهی یا انفعال در برابر اندیشه‌های سکولار غربی است. اجتهاد پویا می‌تواند به‌عنوان ابزاری مؤثر در رویارویی با این دو آفت رفتار کند.

جمود فکری به‌طور معمول زمانی اتفاق می‌افتد که فقه و متون دینی تنها به‌معنای ظاهری و سنتی آن‌ها محدود شود و توانایی پاسخ به مسائل جدید را از دست بدهد. در چنین وضعیتی، دین دیگر نمی‌تواند در میدان حکمرانی و مدیریت جامعه، حضور مؤثری داشته باشد. ازسوی دیگر، در رویارویی با نظریه‌های سیاسی و اجتماعی نوین، برخی اندیشمندان دینی ممکن است به انفعال یا تقلید گرایش پیدا کنند و نظام دینی را ذیل چارچوب‌های سکولار تعریف کنند.

اجتهاد فعال و نوگرای دینی، راه برون‌رفت از این وضعیت است. اجتهاد با حفظ اصول معرفتی و ارزشی اسلام، به فقیه اجازه می‌دهد تا در برابر نظریه‌های نوین موضعی فعال، نقادانه و سازنده اتخاذ کند و با تولید نظریه‌های بدیل، مسیر مستقلى در اندیشه سیاسی اسلامی ارائه کند. این فرایند، نه تنها سبب پویایی فقه و دین می‌شود، بلکه قدرت نظریه‌پردازی و مرجعیت فکری جهان اسلام را نیز ارتقا می‌دهد.

۳.۵. اعتبار معرفت تجربی در حوزه اجرا

هرچند حکمرانی اسلامی بر پایه وحی و عقل به‌عنوان منابع اصلی مشروعیت و هدایت استوار است، اما برای تحقق عینی و موفق آن در جامعه، بهره‌گیری از دانش‌های تجربی، میدانی و تخصصی، ضروری و غیر قابل انکار است. معرفت‌شناسی اسلامی، برخلاف برخی رویکردهای سنت‌گرای

افراطی، دانش تجربی را به کلی طرد نمی‌کند، بلکه آن را در جایگاه ویژه خود به رسمیت می‌شناسد؛ مشروط بر اینکه این دانش‌ها با مبانی و ارزش‌های شریعت در تعارض نباشد (امیری، ۱۳۸۵: ۱۷۰). علوم تجربی مانند مدیریت، جامعه‌شناسی، اقتصاد، روان‌شناسی اجتماعی و حتی فناوری، در اجرای صحیح سیاست‌های حکومتی نقش بسزایی دارد (زرنوشه فراهانی و خلیلی، ۱۴۰۰: ۵۶). برای مثال، تصمیم‌گیری درباره نظام مالیاتی، برنامه‌ریزی شهری، کنترل جرم و یا تنظیم بازار نیازمند تحلیل داده‌های عینی، شناخت رفتارهای انسانی و بهره‌گیری از روش‌های علمی است. در این موارد، وحی چارچوب‌های کلی مانند عدالت، منع ظلم، حفظ حقوق مردم و رعایت مصالح عمومی را تعیین می‌کند، اما چگونگی اجرای این اصول در ساحت عمل، نیازمند شناخت دقیق و کاربردی از واقعیات اجتماعی و تجربی است.

حکمرانی اسلامی، با اذعان به این واقعیت، بر آن است که میان «مشروعیت دینی» و «کارآمدی تجربی» تعادل برقرار سازد. این نگرش، بر پایه اصل عقلانیت دینی استوار است که در آن، بهره‌گیری از علوم تجربی نه تنها مجاز بلکه در مواردی واجب کفایی شمرده می‌شود. فقیهان متأخر نیز در زمینه‌هایی مانند فقه نظام و فقه حکومتی، بر لزوم استفاده از دانش‌های جدید برای اجرای احکام و تحقق اهداف شریعت تأکید کرده‌اند.

از این دیدگاه، معرفت تجربی در حکمرانی اسلامی نه تنها مشروع، بلکه مکمل معرفت دینی است. اجرای شریعت بدون شناخت دقیق از وضعیت جامعه ممکن نیست و تصمیم‌گیری دینی بدون تحلیل درست شرایط، ممکن است به نتایجی ناعادلانه یا غیرکارآمد منجر شود؛ بنابراین حکمرانی اسلامی با استفاده از ظرفیت‌های عقل عملی و علوم انسانی - اجتماعی، تلاش می‌کند که اصول ثابت الهی را در قالب‌هایی کارآمد و مؤثر تحقق بخشد.

در نتیجه، بهره‌گیری از معرفت تجربی در حکمرانی اسلامی، نه نشانه عقب‌نشینی از مبانی دینی، بلکه جلوه‌ای از عقلانیت دینی و التزام به تحقق واقعی عدالت و مصلحت در زندگی اجتماعی است. این تعامل میان دانش وحیانی و دانش تجربی، حکمرانی اسلامی را از جمود و ناکارآمدی نجات داده، و آن را به نظام پاسخگو، پویا و مبتنی بر شناخت دقیق از واقعیات تبدیل کرده است.

۱.۳.۵. آثار و کارکردها

افزایش کارآمدی سیاست‌های عمومی: کارآمدی یکی از ارکان اصلی در ارزیابی موفقیت نظام حکمرانی است. حکومتی که نتواند نیازهای مردم را پاسخ دهد یا در اجرای سیاست‌ها ناکارآمد

باشد، حتی اگر مشروعیت دینی داشته باشد، در عمل با چالش مشروعیت کارکردی روبه‌رو می‌شود. معرفت تجربی، با ارائه ابزارهای علمی، داده‌محور و آزموده‌شده، زمینه‌ساز ارتقای سطح اجرای سیاست‌ها و برنامه‌های حکومتی است.

برای مثال، طراحی نظام مالیاتی عادلانه، رویارویی با فقر، پیشگیری از جرم یا مدیریت بحران‌های زیست‌محیطی، همگی نیازمند تحلیل داده‌ها، استفاده از آمار، روان‌شناسی اجتماعی، علم اقتصاد و دیگر علوم تجربی است. بهره‌گیری از این علوم سبب می‌شود اجرای اصول دینی مانند عدالت، رعایت حقوق مردم و نظم اجتماعی از حالت کلی و شعاری خارج، و در قالب سازوکارهای اجرایی مؤثر، قابل تحقق شود.

در حکمرانی اسلامی، توجه به معرفت تجربی نه به‌عنوان جایگزین دین، بلکه ابزاری به‌منظور اجرای بهتر احکام و ارزش‌های دینی است. به همین دلیل، استفاده از دانش تجربی نه تنها کارآمدی حکومت را افزایش می‌دهد، بلکه به تثبیت اعتماد عمومی نسبت به نظام دینی نیز کمک می‌کند.

ارتقای عقلانیت عملی در نظام حکمرانی: عقلانیت عملی، به‌معنای توان تصمیم‌گیری درست در مقام اجرا و در رویارویی با واقعیات پیچیده جامعه است. حکمرانی موفق، تنها به داشتن اهداف متعالی و ارزش‌های آرمانی بسنده نمی‌کند، بلکه باید بتواند در سطح عمل نیز تصمیم‌هایی اتخاذ کند که منطقی، منسجم و مبتنی بر واقعیت باشد. معرفت تجربی، یکی از منابع مهم ارتقای این نوع عقلانیت است.

در حکمرانی اسلامی، عقلانیت عملی بخشی از همان عقلانیت دینی است. استفاده از علوم مدیریتی، جامعه‌شناسی، اقتصاد کاربردی و فناوری اطلاعات، ابزارهایی را فراهم می‌کند که حکومت بتواند در زمان مناسب، با هزینه مناسب و با بیشترین اثربخشی، تصمیم‌گیری کند. این نوع عقلانیت، به‌معنای نادیده‌گرفتن وحی نیست، بلکه مکمل آن است.

به‌عنوان مثال در زمینه کنترل تورم یا آسیب‌های اجتماعی، تنها ارائه توصیه‌های اخلاقی کفایت نمی‌کند؛ بلکه باید برنامه‌ریزی دقیق و مبتنی بر داده‌های عینی انجام گیرد. چنین تصمیماتی تنها از مسیر بهره‌گیری از دانش تجربی قابل حصول است. در این چارچوب، معرفت تجربی جایگاه ویژه‌ای در ارتقای عقلانیت اجرایی نظام دینی پیدا می‌کند.

تأمین پیوند میان آموزه‌های دینی و نیازهای اجرایی جامعه: آموزه‌های دینی در اسلام، اصول کلی همچون عدالت، حفظ کرامت انسان، رفاه عمومی و رویارویی با ظلم را ارائه می‌دهد؛ اما اجرای

این اصول در بستر جامعه نیازمند سازوکارها و ابزارهایی است که از دل واقعیت اجتماعی استخراج می‌شود. معرفت تجربی، این حلقه واسط میان آرمان‌های دینی و نیازهای اجرایی جامعه است. برای مثال، شریعت به عدالت اجتماعی تأکید می‌کند، اما برای تحقق عدالت در نظام توزیع یارانه‌ها، به تحلیل داده‌های اقتصادی، مطالعات رفتاری و تحلیل هزینه - فایده نیاز داریم. یا در زمینه سلامت عمومی، اصل «لاضرر» به عنوان حکم دینی باید از راه سیاست‌های بهداشتی دقیق و علمی اجرا شود. این پیوند میان اصل دینی و سازوکار اجرایی، تنها با شناخت معرفت تجربی ممکن است. اگر حکومت اسلامی بخواهد به طور مؤثر و واقعی با چالش‌های جامعه روبه‌رو شود، نمی‌تواند تنها با اتکا به نصوص دینی بدون توجه به شرایط اجرایی رفتار کند. در نتیجه، معرفت تجربی ابزاری ضروری برای پل زدن میان آرمان‌های الهی و نیازهای واقعی مردم در میدان عمل است.

امکان بهره‌برداری مشروع از علوم انسانی - اجتماعی در تصمیم‌گیری‌ها: یکی از چالش‌های نظری در نظام دینی، نسبت آن با علوم انسانی جدید است. برخی جریان‌های سنت‌گرا این علوم را به دلیل خاستگاه غربی آن طرد می‌کنند. اما در حکمرانی اسلامی، بهره‌گیری از این علوم نه تنها ممکن، بلکه ضروری تلقی می‌شود، به شرط اینکه با مبانی شریعت در تعارض نباشد.

علوم انسانی - اجتماعی همچون روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و اقتصاد به ما کمک می‌کنند تا رفتار جمعی انسان‌ها را درک کنیم و سیاست‌ها را متناسب با زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و روانی جامعه طراحی کنیم. این علوم در اتخاذ تصمیمات کلان، مانند سیاست‌گذاری آموزشی، فرهنگی، قضایی و اقتصادی، نقش مهمی دارند.

فقیهان نواندیش معاصر نیز تأکید کرده‌اند که این دانش‌ها می‌تواند در چهارچوب شریعت مورد استفاده قرار گیرد، به‌ویژه زمانی که هدف، اجرای دقیق‌تر احکام و تحقق عدالت اجتماعی باشد؛ بنابراین مشروعیت بهره‌گیری از علوم انسانی در حکمرانی اسلامی، نشانه عقلانیت و واقع‌گرایی این نظام است. چنین رویکردی می‌تواند گامی مؤثر در جهت کارآمدی، پاسخگویی و توسعه نظام دینی در دوران معاصر باشد.

۴.۵. نسبت در مصداق‌ها، ثبات در اصول

یکی از اصول بنیادین در معرفت‌شناسی حکمرانی اسلامی، باور به ثبات در اصول و ارزش‌های کلی و در عین حال پذیرش نسبیّت و تنوع در روش‌ها، ساختارها و مصداق‌های اجرایی است. این اصل، امکان آن را فراهم می‌سازد که نظام حکمرانی اسلامی در طول زمان دچار انجماد و بی‌حرکی

نشود، اما در عین حال از چارچوب‌های اصیل دینی فاصله نگیرد. در واقع، شریعت اسلامی مجموعه‌ای از مقاصد و اصول کلی مانند عدالت، کرامت انسانی، آزادی مسئولانه، نظم اجتماعی، حفظ مصالح عمومی و مبارزه با فساد را ارائه می‌کند که از حیث مفهومی و معرفتی ثبات دارد و تغییرناپذیر به‌شمار می‌رود، اما در مرحله اجرا، مصداق‌ها و روش‌های تحقق این اصول بسته به شرایط زمانی، مکانی، فرهنگی و تاریخی می‌تواند متفاوت باشد. برای نمونه، اصل مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خود، اصلی ثابت و قطعی است، اما شیوه‌های تحقق این مشارکت می‌تواند در قالب‌های گوناگون انتخاباتی، شورایی یا نظام‌های نمایندگی متناسب با نیازهای روز تحقق یابد. همین‌طور اصل عدالت اجتماعی، در همه زمان‌ها محور حکمرانی اسلامی است، اما ابزارهای تحقق آن - مانند انواع سیاست‌های توزیعی، برنامه‌های رفاه اجتماعی، مالیات‌گیری و تنظیم‌گری اقتصادی - می‌تواند با توجه به تجربه‌های بشری و شرایط موجود تغییر یابد.

این تمایز میان اصول ثابت و روش‌های متغیر، نه‌تنها نشانه عقلانیت دین است، بلکه نشان‌دهنده توانمندی آن در ارائه نظام حکمرانی پایدار و در عین حال انعطاف‌پذیر است. در این چارچوب، تطبیق احکام شرعی بر وضعیت‌های نوظهور نه به‌معنای تغییر دین، بلکه تلاشی برای وفاداری عمیق‌تر به روح شریعت و اهداف متعالی آن تلقی می‌شود. فقه اسلامی نیز در طول تاریخ با حفظ این اصل، توانسته است در برابر تحولات تاریخی و اجتماعی، پاسخگو باقی بماند و کارآمدی خود را حفظ کند.

بنابراین، حکمرانی اسلامی با تکیه بر اصول ثابت و استفاده از شیوه‌ها و ساختارهای متغیر، می‌تواند هم وفاداری به مبانی دینی را تضمین کند و هم خود را با شرایط متحول جامعه بشری هماهنگ سازد. این انعطاف‌پذیری معرفت‌شناختی، راز پویایی، دوام و مشروعیت پیوسته حکمرانی اسلامی در بستر تاریخ است.

۱.۴.۵. آثار و کارکردها

افزایش انعطاف‌پذیری و تطبیق‌پذیری نظام اسلامی با تحولات اجتماعی: نظام حکمرانی‌ای که نتواند خود را با تحولات اجتماعی، فرهنگی و فناورانه تطبیق دهد، به‌سرعت کارآمدی و پذیرش عمومی خود را از دست می‌دهد. اصل «نسبیت در مصداق‌ها و ثبات در اصول» این امکان را برای نظام اسلامی فراهم می‌سازد که در عین وفاداری به ارزش‌های بنیادین دینی، راهکارهای خود را متناسب با نیازهای نوظهور جامعه تنظیم کند.

برای مثال، مفهوم عدالت یا مشارکت عمومی، همواره ارزش‌هایی ثابت در شریعت اسلامی است، اما چگونگی تحقق این ارزش‌ها در شرایط امروزی نیازمند ابزارهایی نوین مانند مردم‌سالاری مشارکتی، شفافیت دیجیتال، فناوری‌های نظارتی و سیاست‌گذاری داده‌محور است. اگر حکومت اسلامی نتواند با این تحولات هماهنگ شود، حتی اصول برحق خود را نیز در قالبی ناکارآمد و غیر جذاب عرضه خواهد کرد.

این انعطاف‌پذیری نه تنها نشانه عقلانیت و پویایی معرفت دینی است، بلکه عاملی اساسی در حفظ بقای مشروعیت دینی در دوران معاصر به‌شمار می‌رود. از این‌رو، تطبیق‌پذیری، نه نشانه عقب‌نشینی از اصول، بلکه راهی برای تحقق واقعی آن‌ها در بستر زمان است.

جلوگیری از جمود فقهی و ساختاری در حکومت: یکی از تهدیدهای مهم برای نظام‌های دینی، افتادن در دام جمود و انفعال در برابر تغییرات است. اگر فقه و ساختارهای اجرایی حکمرانی اسلامی به قالب‌های تاریخی و سنتی محدود بماند، با گذر زمان دچار ناتوانی در پاسخگویی به مسائل جدید خواهد شد. اصل ثبات در اصول و نسبیت در روش‌ها، راهکاری معرفتی برای رویارویی با این خطر است.

در پرتو این اصل، می‌توان ساختارهای حکومتی، نهادهای سیاسی و حتی شیوه‌های اعمال قدرت را متناسب با شرایط زمانی تغییر داد، بدون اینکه ارزش‌های دینی آسیب ببیند. فقه حکومتی نیز می‌تواند با رویکردی نظام‌مند، از سطح احکام فردی فراتر برود و به‌صورت پویا با واقعیت‌های متغیر اجتماعی تعامل برقرار کند.

بدون این انعطاف، احکام دینی در بسیاری از حوزه‌ها کاربرد عملی خود را از دست می‌دهد و حکومت به‌جای کارآمدی، به ساختاری نمادین و غیر پاسخگو تبدیل خواهد شد؛ بنابراین این اصل زمینه‌ساز نوآوری فقهی، توسعه نهادی و به‌روزرسانی مداوم در قالب نظام دینی پویا است.

تقویت عقلانیت نظام‌مند با حفظ چارچوب‌های ارزشی: عقلانیت نظام‌مند به‌معنای طراحی و اجرای سازوکارهایی است که در کنار وفاداری به اصول، توان اداره مؤثر جامعه را نیز داشته باشد. اصل ثبات در ارزش‌ها و نسبیت در مصداق‌ها، بنیانی معرفتی برای این نوع عقلانیت فراهم می‌آورد. به این معنا که نظام اسلامی می‌تواند بر پایه اصول خدشه‌ناپذیر خود، به بازطراحی پیوسته روش‌ها و سازوکارهای حکمرانی بپردازد.

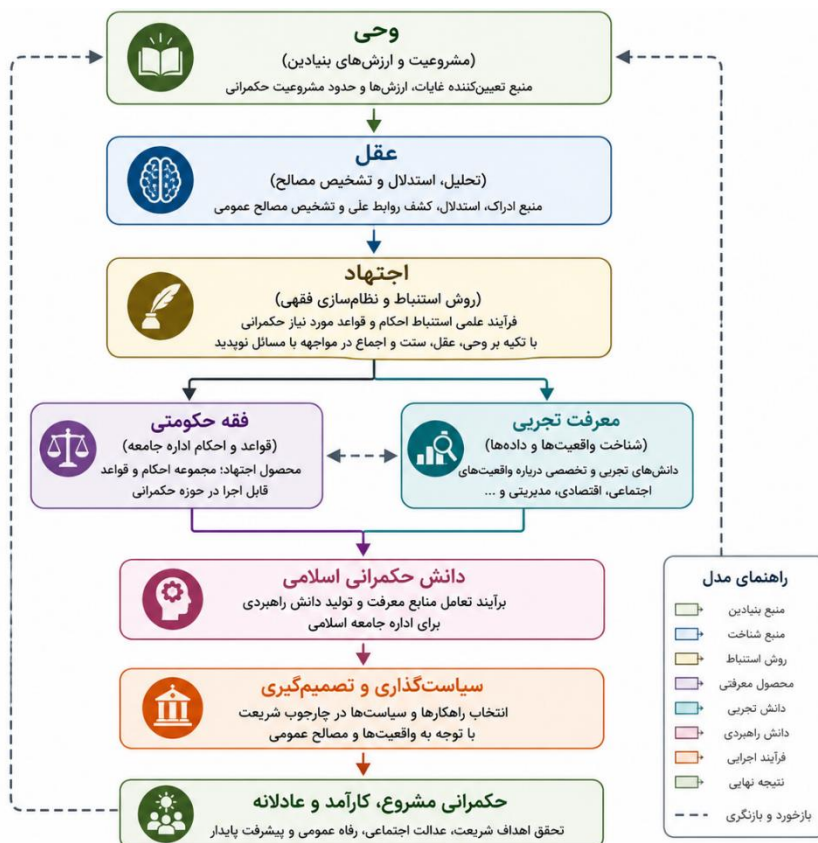
برای مثال، اصل عدالت به عنوان یک ارزش اسلامی، می‌تواند در قالب انواع سیاست‌های اقتصادی نوین، الگوریتم‌های شفاف تخصیص منابع و حتی ساختارهای پیشرفته نظارت دیجیتال اجرا شود. چنین استفاده‌ای از ابزارهای نوین در خدمت ارزش‌ها، عقلانیت اجرایی نظام اسلامی را افزایش می‌دهد و از افتادن آن در شعارزدگی جلوگیری می‌کند.

به عبارت دیگر، در این چارچوب، ارزش‌ها جهت‌دهنده است، نه محدودکننده؛ و ابزارها و ساختارها وسیله‌ای برای تحقق آن ارزش‌ها است. این نگاه، ضمن صیانت از اصول، سبب پویایی اندیشه دینی در بستر حکمرانی می‌شود و نظام را به ساختاری عقل‌مدار، نوآور و پاسخگو بدل می‌سازد.

تداوم مشروعیت و کارآمدی در بستر تحولات تاریخی: در دنیای متحول و پرشتاب کنونی، حفظ مشروعیت نظام دینی تنها با ارجاع به گذشته یا نصوص، کافی نیست، بلکه آن نظام باید بتواند در هر مقطع تاریخی، پاسخی کارآمد، معقول و قابل قبول به مسائل جامعه بدهد. اصل ثبات در اصول و تغییر در مصداق‌ها، رمز تداوم این مشروعیت در طول تاریخ است.

مشروعیت در حکمرانی اسلامی دو بُعد دارد: مشروعیت الهی (بر اساس منابع وحیانی) و مشروعیت کارکردی (بر اساس رضایت و اعتماد عمومی). اگر نظام اسلامی نتواند در پاسخگویی به چالش‌های معاصر مانند نابرابری، فساد، بحران‌های زیست‌محیطی یا مشارکت سیاسی، فعال عمل کند، مشروعیت اجتماعی خود را از دست خواهد داد.

این اصل به نظام اسلامی این امکان را می‌دهد که در عین حفظ اصول توحیدی، عدالت‌محور و اخلاقی خود، با بهره‌گیری از ابزارهای روزآمد و رویکردهای نو، هم کارآمدی و هم مقبولیت عمومی را حفظ کند. در نتیجه، امتداد تاریخی مشروعیت اسلامی، نه در توقف بر گذشته، بلکه در توان انطباق پویا با آینده نهفته است.



شکل ۳. الگوی مفهومی مبانی معرفت‌شناختی حکمرانی اسلامی

همان‌گونه که الگو نشان می‌دهد، منابع معرفتی حکمرانی اسلامی دارای رابطه طولی هستند. وحی مبنای مشروعیت و ارزش‌ها را تعیین می‌کند؛ عقل امکان تحلیل مسائل را فراهم می‌آورد؛ اجتهاد این دو منبع را به قواعد عملی تبدیل می‌کند و معرفت تجربی شرایط تحقق عینی این قواعد را فراهم می‌سازد. برآیند تعامل این چهار مؤلفه، تولید دانش حکمرانی اسلامی و درنهایت تحقق حکمرانی مشروع، کارآمد و عدالت‌محور است.

۶. نتیجه‌گیری

حکمرانی اسلامی، پیش از آنکه مجموعه‌ای از نهادها، قوانین یا شیوه‌های اجرایی برای اداره جامعه باشد، بر نظام معرفتی منسجمی استوار است که هویت، مشروعیت، اهداف و سازوکارهای خود را

از منابع اصیل معرفت اسلامی دریافت می‌کند. از این‌رو، هرگونه نظریه‌پردازی درباره حکمرانی اسلامی، بدون تبیین مبانی معرفت‌شناختی آن، ناگزیر با ابهام مفهومی، ناسازگاری نظری و کاهش کارآمدی عملی روبه‌رو خواهد شد. مسئله اصلی این پژوهش نیز بر همین مبنا، بازشناسی منابع تولید معرفت در حکمرانی اسلامی و تبیین نسبت آن‌ها با فرایند اداره جامعه بود.

یافته‌های پژوهش نشان داد که معرفت در حکمرانی اسلامی از یک منبع واحد سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه حاصل تعامل هدفمند و نظام‌مند میان وحی، عقل، اجتهاد و معرفت تجربی است. در این منظومه، وحی منشأ مشروعیت، ارزش‌ها، اهداف و جهت‌گیری‌های کلان حکمرانی است و اصولی همچون عدالت، کرامت انسانی، حفظ مصالح عمومی، مسئولیت‌پذیری و رعایت حقوق مردم را به‌عنوان چارچوب‌های ثابت اداره جامعه تعیین می‌کند. در برابر، عقل به‌عنوان یکی از منابع معتبر معرفت، وظیفه تحلیل، فهم روابط اجتماعی، تشخیص مصالح، ارزیابی پیامدها و انتخاب شیوه‌های مناسب برای تحقق اهداف شریعت را بر عهده دارد. بدین ترتیب، عقل نه در عرض وحی و نه در تقابل با آن، بلکه در امتداد هدایت وحیانی، زمینه تحقق عقلانیت در تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری را فراهم می‌آورد.

پژوهش همچنین نشان داد که اجتهاد، حلقه واسط میان اصول ثابت شریعت و نیازهای متغیر جامعه است. اگرچه ارزش‌های بنیادین اسلام تغییرناپذیر است، اما موضوعات، مسائل و شرایط اجتماعی همواره در حال تحول است و پاسخگویی به این تحولات، بدون اجتهادی پویا، زمان‌شناس و نظام‌ساز امکان‌پذیر نخواهد بود. در این چارچوب، اجتهاد تنها فرایندی برای استخراج احکام فردی نیست، بلکه ابزاری راهبردی برای تولید دانش حکمرانی، طراحی الگوهای نهادی، سیاست‌گذاری عمومی و تحقق اهداف شریعت در عرصه اداره جامعه به‌شمار می‌رود. از این‌رو، پویایی حکمرانی اسلامی تا حد زیادی به توانایی اجتهاد در برقراری پیوند میان ثبات ارزش‌ها و تحول شرایط اجتماعی وابسته است. از دیگر یافته‌های مهم پژوهش، تبیین جایگاه معرفت تجربی در منظومه معرفتی حکمرانی اسلامی بود. برخلاف برخی برداشت‌های تقلیل‌گرایانه که استفاده از علوم تجربی را در تعارض با مبانی دینی می‌پندارند، نتایج این پژوهش نشان داد که معرفت تجربی نه رقیب معرفت دینی، بلکه مکمل آن است. علوم مدیریتی، اقتصادی، اجتماعی، فناوری و دیگر دانش‌های کاربردی، ابزار شناخت دقیق واقعیت‌های جامعه و انتخاب مؤثرترین شیوه‌های اجرای ارزش‌های اسلامی را فراهم می‌کنند. از این دید، کارآمدی نظام حکمرانی نه تنها به پایبندی به اصول دینی، بلکه به بهره‌گیری

صحیح از ظرفیت‌های علمی و تجربی نیز وابسته است. در نتیجه، تعامل میان ارزش‌های ثابت و روش‌های متغیر، زمینه تحقق عدالت، افزایش کارآمدی سیاست‌های عمومی، ارتقای پاسخگویی و حفظ مشروعیت کارکردی نظام حکمرانی را فراهم می‌سازد.

برایند کلی پژوهش آن است که حکمرانی اسلامی، الگویی جامع و پویا است که میان مشروعیت الهی و کارآمدی اجرایی، ثبات اصول و تحول روش‌ها، و ارزش‌های وحیانی و اقتضائات اجتماعی، نوعی توازن معرفتی برقرار می‌کند. این ویژگی، ظرفیت آن را برای رویارویی با مسائل پیچیده جهان معاصر افزایش داده است و امکان بهره‌گیری از دستاوردهای نوین علمی را بدون عدول از مبانی اسلامی فراهم می‌آورد؛ بنابراین، هرچه نظام حکمرانی اسلامی بتواند پیوند میان وحی، عقل، اجتهاد و معرفت تجربی را عمیق‌تر و منسجم‌تر برقرار سازد، از توان بیشتری برای تحقق عدالت، تأمین مصالح عمومی، ارتقای سرمایه اجتماعی و پاسخگویی به نیازهای متغیر جامعه برخوردار خواهد بود. سرانجام، این پژوهش نشان می‌دهد که بازسازی نظریه حکمرانی اسلامی باید از سطح توصیف ساختارها و نهادها فراتر برود و بر بازخوانی مبانی معرفتی آن استوار شود. تنها در چنین صورتی می‌توان الگویی بومی، منسجم، انعطاف‌پذیر و در عین حال وفادار به اصول اسلامی ارائه کرد؛ الگویی که ضمن حفظ هویت دینی خود، از ظرفیت عقل، اجتهاد و دانش‌های نوین برای حل مسائل حکمرانی بهره گیرد و زمینه تحقق حکمرانی کارآمد، عدالت‌محور و آینده‌نگر را در جوامع اسلامی فراهم آورد.

فهرست منابع

قرآن کریم.

- آخوند خراسانی، محمدکاظم (بی‌تا)، **کفایه‌الاصول**، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
- آقازاده، هاشم و محبی، علی (۱۴۰۲). سازوکار تدوین راهبردهای روزآمد حکمرانی بر مبنای آموزه‌های اسلامی، **مطالعات کارآفرینی و توسعه پایدار کشاورزی**، ۱۰(۳): ۱۵۲ - ۱۶۷.
- اسلامی، حسین (۱۳۹۵). منبع‌بودن عقل در معارف دینی از منظر علامه طباطبائی، **نسیم خرد**، ۲(۳): ۷۳ - ۹۴.
- امیری، علینقی (۱۳۸۵). رویکردهای مختلف نسبت به رابطه علم و دین، **پژوهش‌های دینی**، ۲(۴): ۱۵۵ - ۱۸۹.
- جناتی، محمدابراهیم (۱۳۷۲). **ادوار اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی**، تهران: مؤسسه کیهان.
- چوپانی، یدالله (۱۳۹۱). بررسی علل و ریشه‌های ظاهرگرایی در فهم قرآن، **پژوهش‌های اسلامی**، ۵(۸): ۵۳ - ۸۷.
- حسینی خراسانی، سیداحمد (۱۳۸۴). پاسداری از نقش اجتهاد، **مجله فقه**، ۱۲(۴۳)، ۱۸ - ۴۸.
- رجائی، مرتضی؛ لک زایی، نجف؛ ساجدیان، حمید (۱۴۰۴). تعریف مفهوم «حکمرانی» بر پایه دلالت کاربست‌های این واژه در ادبیات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، **حکمرانی متعالی**، ۶(۲)، ۳۳ - ۶۰.
- زرنوشه فراهانی، حسن و خلیلی، صابر (۱۴۰۰). بررسی و نقد دیدگاه سید قطب درباره نسبت دین و علم تجربی جدید، **مطالعات علوم قرآن**، ۳(۸)، ۴۷ - ۷۵.
- سجادی، سید عبدالقیوم (۱۴۰۳). اصول حکمرانی در نظام سیاسی اسلام، **مطالعات سیاسی و بین‌المللی**، ۱(۲): ۲۵ - ۴۶.
- سلیمانی، عبدالرحیم (۱۳۹۳). عقل‌گرایی اعتدالی - انتقادی در پذیرش باورهای دینی، **دوفصلنامه علمی هستی و شناخت**، ۱(۲)، ۲۱ - ۳۸.
- سمیعی پاقلعه، معصومه و همکاران (۱۴۰۱). نقش عقل در فهم متون دینی از منظر علامه طباطبائی و شهید مطهری، **معرفت فلسفی**، ۲۰(۷۷)، ۹۵ - ۱۰۶.
- طباطبائی، محمدحسین (بی‌تا). **المیزان**، قم: اسماعیلیان.
- عابدی، احمد (۱۳۷۹). اهتمام به دین در حکومت علوی (ع)، **حکومت اسلامی**، ۵(۱۸)، ۳۶۹ - ۳۸۶.
- عالی، محمدباقر و همکاران (۱۴۰۳). تعریف حکمرانی (فرا ترکیب چستی حکمرانی)، **حکمرانی متعالی**، ۵(۱۸)، ۶۳ - ۸۹.
- غفوری، زهرا؛ حاک، محمد و رکنی‌جو، سیدمحمد (۱۴۰۲). تحلیل مضمون حکمرانی تراز اسلامی در عهد مالک اشتر، **مدیریت اسلامی**، ۳۱(۳): ۴۷ - ۶۹.
- کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۰۷ق). **الکافی**، تهران: دارالکتب الإسلامیه.

گایینی، ابوالفضل (۱۳۸۹). پیش فرض‌های معرفت‌شناسی در مدیریت اسلامی، روش‌شناسی علوم اسلامی، ۹(۳۷): ۶۹ - ۱۰۹.

گل میمی، مسلم؛ دیهیم‌پور، مهدی؛ مطلبی، ابوطالب و فاضلی کبریا، حامد (۱۳۹۹). الویت‌بندی راهبردهای مؤثر در حکمرانی خوب با رویکرد ساختاری تفسیری (براساس نامه ۵۳ نهج‌البلاغه)، مطالعات علوم اسلامی انسانی، ۶(۲۳)، ۸۸ - ۱۰۷.

مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی (۱۳۸۹). فرهنگ‌نامه اصول فقه، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
معلمی، حسن (۱۳۸۹). نقش اجتهاد در تدوین علوم انسانی اسلامی، انسان‌پژوهی دینی، ۷(۲۳)، ۱۱۵ - ۱۳۰.

References

- Ali, M. (2015). Governance and good governance: A conceptual perspective. *The Dialogue*, 10(1), 65–77.
https://www.qurtuba.edu.pk/thedialogue/The%20Dialogue/10_1/Dialogue_January_March2015_65-77.pdf
- Ansell, C., & Torfing, J. (Eds.). (2022). *Handbook on theories of governance* (2nd ed.). Edward Elgar Publishing.
- Chhotray, V., & Stoker, G. (2009). *Governance theory and practice: A cross-disciplinary approach*. Palgrave Macmillan.
- Fukuyama, F. (2013). *What is governance? CGD Working Paper, 314*. Center for Global Development. <https://www.cgdev.org/publication/what-governance-working-paper-314>
- Kooiman, J. (2003). *Governing as governance*. Sage Publications.
- Office of the United Nations High Commissioner for Human Rights. (2007). *Good governance practices for the protection of human rights*. United Nations. (HR/PUB/07/4)
- United Nations Economic and Social Commission for Asia and the Pacific (UNESCAP). (n.d.). What is good governance?
<https://www.unescap.org/sites/default/files/good-governance.pdf>
- World Bank. (1992). *Governance and development*. The World Bank.

COPYRIGHTS

© 2024 by the authors. Published by The National Defense University. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0)
<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

